

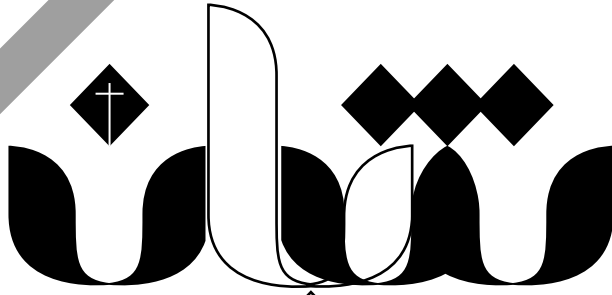
شماره ۹۴، تابستان ۲۰۲۲
مجله خدمتگزاران انجیل




شبان

Shaban Magazine

پرونده: کتاب داوران
تثلیت الاهی از هرمان باوینک
خدمت عیسی محور از آجیت فرناندو



Shaban  Magazine



انتشارات جسم
جهان ادبیات مسیحی

شماره ۹۴ - تابستان ۲۰۲۲

مجله خدمتگزاران انجیل

شبان
مجله خدمتگزاران انجیل
شماره ۹۴ - تابستان ۲۰۲۲

باور ما

هدف مجله شبان این است که با فراهم آوردن منابع لازم الهیاتی و کاربردی، کلیساها، مبشرین و شبانان کوشا در امر گسترش انجیل در میان فارسی‌زبانان سراسر دنیا را تجهیز کند.

روای ما

روای مجله شبان این است که راهبران قوم خدا، مردانی مجهز به کلام خدا و اصول شبانی باشند و در این راه، می‌کوشد تا با تغذیه نیازهای روحانی خدمتگزاران انجیل، به آنان کمک کند تا به راهبرانی بالغ برای ملکوت خدا و گسترش انجیل تبدیل شوند.

دست اندر کاران

بنیانگذار: کشیش تت استیوارت
طراحی و صفحه‌آرایی: نینت شاهوردیان
نویسندگان این شماره: تت استیوارت، آجیت فرناندو، جاش مک‌داول، دان استیوارت، هرمان باوینک، ریچارد پرت، گروه کانون شادی یوحنا

راه‌های تماس با شبان:

www.shabanmag.com

لطفا هدایای مالی خود را در وجه جود پراجکت به آدرس زیر ارسال کنید:

The Jude Project
P O Box 532
Ashburn, VA 20146

۱	سخن اول
۵	انجیل و بخشش / تت استیوارت
۱۵	خصوصیت بدعت‌ها: مورمون‌ها / جاش مک داوول و دان استیوارت
۲۷	خدمت مسیح‌محور: هم‌ذات‌پنداری با افراد / آجیت فرناندو
۴۵	تثلیث الاهی: بخش سوم / هرمان باوینک
۴۹	بررسی اجمالی کتاب داوران / دکتر ریچارد پرت
۵۵	دروس کانون شادی از کتاب داوران / گروه کانون شادی یوحنا



Order@judeproject.org

حرف اول

خوشحالیم که با شماره‌ای دیگر از مجله شبان همراه شما هستیم. پیش از هر چیز می‌خواهیم از همه شما عزیزان که از وبسایت مجله استقبال کردید و آن را به دیگران هم معرفی می‌کنید، تشکر کنیم. هدف و امید ما این بود که امکان دسترسی آسان تمام فارسی‌زبانان به آرشیو ارزشمند مجله را فراهم کنیم که حاصل ۲۲ سال زمان و تلاش نویسندگان و افراد زیادی است. این وبسایت ضمن آنکه به شما امکان مشاهده و دانلود تمام شماره‌های مجله را از آغاز تا به امروز می‌دهد، همچنین امکان حمایت از ادامه کار شبان را نیز فراهم کرده است. همچنین یک

بار دیگر از تمام عزیزانی که برای کشیش تَت عزیز دعا کردند، متشکریم. خدا را شکر می‌کنیم که برادر عزیزمان اکنون صحیح و سالم است.

در این شماره از شبان، از تَت استیوارت دربارهٔ اهمیت بخشش می‌خوانیم. سپس با توجه به اهمیت و گستردگی بدعت‌هایی که در زمانهٔ معاصر با آنها روبرو هستیم، در این شماره و نیز شمارهٔ پیش رو، به بررسی مورمون‌یسم می‌پردازیم. در ادامهٔ دو شمارهٔ پیشین، مطالعهٔ آموزهٔ تثلیث از قلم الاهدان شهیر هلندی، هرمان باوینک، را پیگیری خواهیم کرد. نگاهی اجمالی بر کتاب داوران خواهیم انداخت تا دربارهٔ آن بیشتر بیاموزیم. و بعد در راستای همین نگاه اجمالی به داوران، دو درس از این کتاب برای کودکان ردهٔ اول و دوم دبستان گنجانده‌ایم که باور داریم برای آنها و معلمان‌شان در کانون شادی بسیار مفید و پر برکت خواهد بود.

همچنین در این شماره، اولین بخش از کتاب بسیار خوب «خدمت مسیح محور» به قلم آجیت فرناندو را به شما تقدیم می‌کنیم. این کتاب مفید هم‌اکنون توسط انتشارات جهان ادبیات مسیحی در دست ترجمه است و بخش‌هایی از آن را به مرور در مجلهٔ شبان برای مطالعه و برکت شما خواهیم آورد. آجیت فرناندو، یک معلم کتاب مقدس اهل سریلانکا با بیش از چهار دهه تجربهٔ خدمت مسیحی است که در این اثر خود، «خدمت مسیح محور»، به جنبه‌های عملی و کاربردی در خدمت به مسیح می‌پردازد. این کتاب دست‌کم از دو جنبه بسیار حائز اهمیت است. نخست اینکه بر خلاف اکثر کتاب‌های موجود به زبان فارسی دربارهٔ کلیسا و خدمت مسیحی که از آثار نویسندگان غربی هستند و بالطبع ماهیت مشکلات و موضوعات‌شان گاهی برای‌مان غریب به نظر می‌رسد، از قلم یک خدمت‌گزار شرقی جاری شده و از همین رو، نگاهی که به مقولات مذکور دارد بیشتر به نگاه و مشکلات پیش روی ما در کلیسای فارسی‌زبان نزدیک است. و دوم، همسو با چشم‌انداز مجلهٔ شبان که الاهیات کاربردی و خدمت عمل‌محور است، بررسی و شرح نظری آموزه‌های مسیحی که تاکنون به کرات انجام شده را کنار می‌گذارد و هدف خود را بر به‌کارگیری این آموزه‌ها

در عمل و برای رشد کلیسا و قوم خدا معطوف می‌کند. ما نیز در مجلهٔ شبان عمیقاً باور داریم که سال‌ها گرد هم آمدن معلمین و خدمتگزاران و مسیحیان ایرانی برای بحث و شرح و تعلیم آموزه‌ها، گویی ما را از کاربرد عملی آنها در زندگی روزانه‌مان غافل کرده است. امید و دعا و کوشش ما در مجلهٔ شبان همین است که بیشتر بر جنبهٔ عملی و نقش الاهیات مسیحی در امور روزانهٔ زندگی مسیحیان تمرکز کنیم تا «در محبت پیروی راستی نموده، در هر چیز ترقی نماییم در او که سر است، یعنی مسیح» (افسسیان ۴: ۱۵).

امید است که این شماره از مجلهٔ شبان باعث بنا، تشویق، پیشرفت، و غنای کلیسای خداوند در بین فارسی‌زبانان و خدمتگزاران آن شود.

انجیل و بخشش

تت استیوارت

«و با یکدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است» (افسسیان ۴: ۳۲).

آیا دشوارتر از این چیزی هست؟

بخشش در قلب انجیل جای دارد، و به وضوح و قدرت تمام، در بخشوده شدن ما توسط خدا به ظهور می‌رسد، خدایی که از طریق کار گران‌بهای عیسای مسیح بر صلیب ما را بخشید. وقتی ما دیگران را می‌بخشیم، یعنی آنانی که با اعمال و

گفتار خود مجروح مان ساخته‌اند، بیش از هر زمان دیگر شبیه مسیح می‌شویم؛ و در بخشودن دیگران است که نشان می‌دهیم تا چه حد از فیض مسیح برخوردار گشته‌ایم. وقتی دیگران را می‌بخشیم، چنان می‌کنیم که مسیح در حق ما کرد، زیرا محبت خطایای دیگران ثبت و ضبط نمی‌کند بلکه گناهان بسیار را می‌پوشاند. اما با وجود این همه، آیا چیزی دشوارتر از بخشیدن وجود دارد؟ هر بار که دربارهٔ بخشش موعظه می‌کنم، با این سوال مواجه می‌شوم: «آیا باید شخصی را ببخشم که هرگز طلب بخشش نکرده است؟ اگر او را ببخشم آیا درس عبرت خواهد آموخت؟ آیا در مورد او عدالت را اجرا کرده‌ام؟ اگر هر بار او را ببخشم و او به خطایای خود ادامه دهد چه؟ چند بار باید او را ببخشم؟» جای شک نیست که موعظه کردن در مورد بخشش بسی آسان‌تر از بخشیدن است، یعنی عملی که ثمرهٔ عملکرد روح القدس در درون ماست.

دیوار حیاطمان خراب شد!

من خود را ملزم به نوشتن در مورد این موضوع می‌دانم چرا که در طی دوران سی سالهٔ خدمت خود دیده‌ام که هیچ چیز دیگری به اندازهٔ نبخشیدن یا روحیهٔ عدم بخشش، پیکر کلیسای مسیح را مصدوم نکرده است. مسیح ما را به خدمت مصالحه فرا خوانده است (دوم قرن‌تین ۵: ۱۸-۱۹) و به ما آموخت که آمده است تا دیوار جدایی و نفاق را از میان ما بردارد (افسیان ۲: ۱۴)، حال آنکه برخی از ما نه تنها بدین دیوارها چنگ زده‌ایم، بلکه دیوارهای جدید و مرتفع‌تری هم بنا می‌کنیم. سال‌ها پیش وقتی در تبریز زندگی می‌کردیم، دیوار حیاطمان به علت بارندگی زیاد، فرو ریخت. پیش از فرو ریختن دیوار نمی‌دانستیم که در پس آن چه می‌گذرد، اما وقتی فرو ریخت دیدیم بچه‌های خیلی خوبی در آن سوی دیوار زندگی می‌کنند و بعد با آنان آشنا شدیم و با هم بازی کردیم. ما از دوستی و مصاحبت یکدیگر لذت می‌بردیم تا آنکه در نهایت تاسف، یک بنا و کارگزارش دیوار را بازسازی و مرمت کردند. همچنان که دیوار بالا می‌رفت، ما

نیز از یکدیگر دورتر می‌شدیم و دوستان جدیدمان را از دست می‌دادیم. مسیح آمد تا دیوارهای جدایی را فرو ریزد و در هم شکند و از ما هم انتظار آن دارد که قدرت بخشش کتاب مقدسی را درک کنیم.

تنها راه برای آزادی در روابط

وقتی نیرویی درونی، شما را وا می‌دارد که زخم و جراحت درونی و درد ناشی از آن را تازه نگه دارید، بدانید که خدا شما را فرا می‌خواند تا همه را کنار بگذارید. شما را فرا می‌خواند تا دیگران را ببخشید چون این تنها راهی است که می‌توانید توسط آن از تمامی تلخی و تیرگی موجود در روابطتان آزاد شوید (عبرانیان ۱۲: ۱۵). این تنها راهی است که از طریق آن می‌توانید مسح روح القدس را بر زندگی و خدمت خود جاری سازید (افسیان ۴: ۳۰-۳۲). به تدریج که می‌آموزید دیگران را ببخشید، همانگونه که خدا شما را ببخشید، برکات خدا به‌طور مضاعف به شما عطا می‌شود. در این بحث، نقل قول‌های خود را از کتاب «بخشش کامل» نوشته آر. تی. کندل اقتباس کرده‌ام. از آنجا که این کتاب به فارسی ترجمه نشده است، می‌خواهم پیام قدرتمند آن را با شما در میان بگذارم. برای درک بهتر مفهوم واقعی بخشش کتاب مقدسی، می‌خواهم بر اساس نوشته کندل بگویم که بخشش چه چیزهایی نیست.

بخشش چه نیست؟

۱- بخشودن دیگران به معنی تایید اعمال نادرست‌شان نیست. خدا از گناه بیزار و متنفر است اما گناهکاران را دوست دارد و آنان را می‌بخشد. این حقیقت را به وضوح در شرح داستان زنی که در حال زنا گرفتار شده بود، می‌بینیم. عیسی به او گفت: «برو و دیگر گناه مکن» (یوحنا ۸: ۱۱). ما نیز باید بیاموزیم که بخشودن دیگران به معنی تایید اعمال نادرست‌شان نیست.

۲- بخشودن دیگران به معنی توجیه اعمال نادرست‌شان نیست. یک‌بار شنیدم که فردی درصدد بود تا کار سارق‌ی که چیزی را دزدیده بود توجیه کند و می‌گفت او به علت فقر و گرسنگی، دست به دزدی زده است. دزدی گناه است، صرف نظر از هرگونه توجیهی که فرد خاطی می‌تواند داشته باشد. پس بخشودن دیگران به معنی پیدا کردن توجیهی برای گناه‌شان نیست.

۳- بخشودن یک فرد به معنای عفو و بخشودگی قانونی نیست. عفو و بخشودگی قانونی بدین معنا است که تمامی تبعات و عواقب اعمال خلاف یک شخص را نیز عفو کنیم. این موضوع زمانی برای من واضح و آشکار شد که خانمی ایرانی ساکن یکی از کشورهای غربی به پلیس مراجعه کرد و گفت که شوهرش او را کتک می‌زند. ماموران نیز شوهر او را دستگیر کردند و به زندان انداختند. این خانم به من تلفن کرد و در حالی که گریان بود، گفت: «من شوهرم را می‌بخشم و می‌خواهم به خانه برگردد». اما بخشودن آن خانم نمی‌تواند تبعات و عواقب عمل اشتباه شوهرش را عفو کند؛ چرا که او قانون مملکت را زیر پا گذاشته بود و باید عواقب کار خود را نیز متحمل می‌شد.

۴- بخشش دیگران به معنای مصالحه با آنان نیست. زیرا در مصالحه باید هر دو شخص حضور داشته باشند و با یکدیگر مصالحه کنند؛ اگرچه برخی مواقع بخشش موجب و منتهی به مصالحه می‌شود. اما برخی مواقع نیز فردی دیگری را می‌بخشد اما فرد دیگر حاضر به دریافت بخشش نیست؛ و یا ممکن است که ما فردی را ببخشیم که دیگر در قید حیات نیست و این نیز موجب مصالحه نمی‌شود. اگرچه مصالحه با دیگران با هدفی مطلوب و ایده‌آل است اما حتی زمانی که دیگران حاضر به مصالحه نیستند نیز می‌توانیم بخشودن را بیاموزیم.

۵- بخشودن به معنای آن نیست که عمل خطایی انجام نشده است. برخی مواقع

خطایی که رخ داده چنان دهشتناک و دردناک است که ما سعی می‌کنیم بر آن سرپوش بگذاریم و چنان وانمود کنیم که گویی هرگز رخ نداده است. سوءاستفاده جنسی در دوران کودکی اغلب چنان دشوار و دردناک است که افراد آن را در اعماق وجود و ضمیر ناخودآگاه خود فرو می‌برند و این خود می‌تواند منشا بروز افسردگی و انواع مشکلات روحی باشد. اما بخشیدن به معنای روبرو شدن با حقایق و بخشودن با مدد و فیض خداست. فرد مجروح می‌تواند از رنج و عذاب درونی‌های یابد اما پیش از شفای الهی باید در حضور خدا با آن روبرو شود و احساسش کند.

۶- بخشش به معنای فراموش کردن عمل خطا نیست. اگرچه گذشت زمان بسیاری از زخم‌ها را التیام می‌بخشد، اما صرفاً برای فراموش کردن خطا و گناهی که علیه افراد انجام شده کافی نیست. اولاً ما به ندرت می‌توانیم حقیقتاً جراحات گذشته را فراموش کنیم. اخیراً فردی پیش من اعتراف کرد که مرا بخشیده است، و من از شرح جزئیات آنچه که سال‌ها پیش اتفاق افتاده بود شگفت‌زده شده بودم. ما به جای آنکه فراموش کنیم، باید ببخشیم و پس از بخشیدن، دیگر نباید از آنچه اتفاق افتاده چیزی به دل بگیریم و همچون فردی زخم‌خورده با شخص خاطی روبرو شویم. بسیاری از ازدواج‌ها در اثر یادآوری آنچه در گذشته اتفاق افتاده از هم فرو می‌پاشند.

۷- بخشیدن بدان معنا نیست که وانمود کنیم صدمه‌ای ندیده‌ایم. تاکنون چند بار شده که فردی را دیده باشید و در ظاهر چنان وانمود کنید که گویی با او در مصالحه‌اید حال آنکه در باطن از او متنفر بوده‌اید؟ شاید هم مثل من فکر کنید که چون مسیحی هستید، پس نباید احساس رنجش و جراحت کنید و چنان وانمود کنید که گویی چیزی اتفاق نیفتاده است. اما اگر مراقب نباشید، همان وانمود کردن‌ها و ظاهرسازی‌های کوچک می‌تواند روح تلخی در ما به

وجود آورد که روح القدس را آزرده می‌سازد. پس بهتر آن است که صادقانه ابراز کنیم که مجروح و مصدوم شده‌ایم. و بعد تصمیم بگیریم که فرد خاطی و گناهکار را ببخشیم.

نمونه عملی بخشش

«و متحمل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادعایی داشته باشید؛ چنانکه مسیح شما را آمرزید، شما نیز چنین کنید» (کولسیان ۳: ۱۳).

وقتی شروع به خالی کردن دلش نمود، متوجه شدم بسیار دردمند است. من مهمان او بودم و رفته بودم تا در کلیسایش موعظه کنم، اما اکنون که تنها بودیم، حالش را پرسیدم. کلیسایش دچار چندین تجربه شده بود و اکثر همکاران مورد اعتمادش، او را ترک کرده بودند. اتهامات وحشتناکی بر او وارد آورده بودند؛ اما اینک تنها بودیم و او می‌توانست آزادانه درد دل خود را با من در میان بگذارد. در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت که تنها هدفش این بود که مسیح و مردم را خدمت کند. گفت که چگونه یکی از رهبران به او قول حمایت و وفاداری داده بود ولی بعدا به او پشت کرده، خدمتش را از میان برده بود. وقتی گوش می‌دادم، خشم را در صدایش احساس می‌کردم و می‌دیدم که می‌خواهد به نحوی تلافی کند.

با ملایمت، مسئله بخشش را پیش کشیدم. این او را عصبانی‌تر کرد. با صدای بلند گفت: «چطور می‌توانم چنین خیانتی را ببخشم؟ عدالت و انصاف چه می‌شود؟» به آرامی از او خواستم تا چند دقیقه به من گوش دهد. با بی‌میلی پذیرفت. گفتم: «بخشش برای کسی نیست که دلت را جریحه‌دار کرده، بلکه برای خودت است!» سپس توضیح دادم که چگونه بخشیدن این شخص می‌تواند برای خودش مفید باشد. پرسیدم: «آیا می‌خواهی روح القدس زندگی و خدمتت را بیشتر مسح کند؟» سرش را به علامت تصدیق تکان داد. حرفم را ادامه دادم: «خدا زندگی‌ات

را به همان میزانی مسح می‌کند که دیگران را ببخشی (افسیان ۴: ۳۰). اگر تلخی را در دلت نگه داری و دربارهٔ دیگران به سخن چینی ادامه دهی، خدا مسح خود را از زندگی تو بر خواهد داشت».

وقتی با او صحبت می‌کردم، می‌توانستم ببینم که چگونه روح‌القدس شروع به لمس قلب متلاطمش کرده است. گفت: «ادامه بده». پرسیدم: «عیسی در دعای ربانی چه تعلیمی دربارهٔ بخشش داده است؟» بدون تردید پاسخ داد: «قرض‌های ما را ببخش، چنانکه ما نیز قرض‌داران خود را می‌بخشیم.» گفتم: «هر بار که این دعا را می‌کنیم، از خدا می‌خواهیم که ما را ببخشد به همان شکل که ما دیگران را می‌بخشیم. به عبارت دیگر، اگر مایلی خدا تو را ببخشد و زندگی‌ات را برکت دهد، باید همین کار را در مورد دیگران انجام دهی؛ هر چقدر با دیگران رحیم باشی، بر تو رحم کرده خواهد شد.» در ادامه به او گفتم که فیض خدا به همان شکلی وارد زندگی ما می‌شود که میخ در اثر ضربات چکش نجار وارد چوب می‌شود. با هر ضربه، میخ عمیق‌تر وارد چوب می‌شود و به همان نسبت نیز فضای بیشتری برای میخ ایجاد می‌شود. خدا به ما می‌آموزد که با هر تجربهٔ دردناک، فرصتی ایجاد می‌شود تا فیض او عمیق‌تر وارد قلب ما شود؛ به این شکل، قلب خدا را عمیق‌تر درک می‌کنیم و قدرت می‌یابیم تا رحمت او را بر دیگران منعکس کنیم.

دوستم به گفتگوی مان فکر می‌کرد و به طرز غریبی ساکت به نظر می‌رسید، اما من می‌خواستم مطمئن شوم که او قدرت بخشش را به طور کامل درک کرده است. می‌دانستم که ثمربخشی آتی او بستگی به این مسئله دارد؛ به همین دلیل بیشتر پافشاری کردم و گفتم: «ولی دلیل دیگری هم برای بخشیدن دیگران وجود دارد: بخشش شهادت غیر قابل انکاری است دربارهٔ قدرت مسیح!» مردم می‌توانند پیام انجیل را رد کنند، اما نمی‌توانند بخشش را رد کنند. بخشش نشان می‌دهد که خدا در زندگی ما کار می‌کند؛ رومیان ۵: ۸ نیز این را نشان می‌دهد و می‌فرماید: «خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز

گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.» وقتی مردم با چنین بخششی در زندگی ما روبرو می‌شوند، با کار خدایی که خدمتش می‌کنیم روبرو می‌شوند. برای اینکه این نکته را در ذهن دوستم عمیقا جای دهم، ماجرای ایماندار را تعریف کردم که در پارکی در ترکیه مشغول شهادت دادن بود. طرف مقابل او خشمگین شد و با چوب به سر و صورت آن ایماندار کوفت و پا به فرار گذاشت. ساعاتی بعد، ایماندار منزل آن شخص را پیدا کرد و در زد. وقتی در باز شد، آن شخص با صورت خونین آن ایماندار روبرو شد. شخص مسیحی گفت: «آمده‌ام به تو بگویم که خدا تو را دوست دارد و من هم دوست دارم.» آن مرد چنان تکان خورده بود که فرد مسیحی را به داخل دعوت کرد و چیزی نگذشت که قلب خود را تسلیم مسیح نمود. آنچه قلب سرکش آن مرد را دگرگون ساخت، موعظه نبود؛ قدرت بخشش بود.

یک هشدار!

امیدوارم گفتگوی من با این همسن‌گرم موجب شده باشد که شما هم یقین بدانید بخشیدن آنانی که روح شما را جریحه‌دار کرده‌اند به نفع‌تان است. هنگامی که از خدا می‌خواهید شما را در بخشیدن دیگران یاری دهد، باید مراقب چند راه نادرست باشید که ممکن است شما را متقاعد سازند که طرف مقابل را بخشیده‌اید.

گاه احساس می‌کنید که خشم و خصومت‌تان نسبت به طرف مقابل کاهش یافته است. چنین بخششی اساسا بخشش نیست؛ بلکه فقط توجه به مسائل دیگر است و فراموش کردن مسائل قدیمی‌تر. فراموش کردن همان بخشیدن نیست.

سطح دیگری از بخشش هست که می‌توان آن را بخشش محدود نامید. در این مورد، احساسات منفی ما کاهش می‌یابد و قادر می‌شویم ارتباطات اجتماعی‌مان را از نو برقرار سازیم؛ با این حال قادر نیستیم به آن شخص مجددا اعتماد کنیم.

واقعیت این است که ظاهر بخشش را حفظ کرده‌ایم، اما در قلب خود، همان جراحات را هنوز نگه داشته‌ایم. بخشش کامل کتاب مقدسی یعنی دست کشیدن کامل از احساسات منفی و برقراری مجدد رابطه.

بخشش و مصالحه

در اینجا باید خاطر نشان کنم که بین بخشیدن و آشتی کردن تفاوت مهمی وجود دارد. بخشش در قدرت ماست که انجام دهیم، اما آشتی و مصالحه مستلزم شراکت هر دو طرف است. خدا ما را فراخوانده تا دیگران را ببخشیم و تا آنجا که می‌توانیم در جهت مصالحه بکوشیم؛ اما گاهی اوقات ما شخصی را می‌بخشیم ولی نمی‌تواند ما را ببخشد. در چنین مواردی، تنها کاری که از دست ما بر می‌آید این است که ثابت کنیم طرف را بخشیده‌ایم و دعا کنیم که خدا قلب طرف مقابل را شفا دهد.

بخشش یک انتخاب است

بخشش کتاب مقدسی یک انتخاب است؛ انتخاب این راه که از انتقام و تلافی و مجازات طرف مقابل چشم‌پوشیم و مانند مسیح برای دشمنان خود دعای بخشش کنیم (لوقا ۲۳: ۳۴). خدا به عنوان پاداش، به آنانی که دیگران را می‌بخشند، مسح بیشتر روح القدس و فیض بیشتر و شهادتی مؤثرتر عطا می‌فرماید.

خصوصیت بدعت‌ها: مورمون‌ها

جاش مک داول و دان استیوارت

تاریخچه

بنیان‌گذار مورمون‌یسم، یا «کلیسای مقدسان ایام آخر عیسیای مسیح»، «جوزف اسمیت جونیور» (Joseph Smith, Jr.) بود که در ۲۳ دسامبر ۱۸۰۵ در شارون (Sharon)، از توابع ورمونت (Vermont) به دنیا آمد. وی چهارمین فرزند از ده فرزند «جوزف و لوسی مک اسمیت» (Joseph and Lucy Mack Smith) بود. خانواده آنها در سال ۱۸۱۷ به پالمیرا (Palmyra) واقع در ایالت نیویورک (نزدیک روچستر Rochester) مهاجرت کردند.

امروزی) نقل مکان کرد.

چندی نگذشت که اغلب اعضای خانواده اسمیت عضو کلیسای مشایخی (Presbyterian) شدند، لیکن جوزف جوان نمی‌توانست تصمیم خود را بگیرد. استدلال او این بود که با همه مناقشات و تنش‌ها بین فرقه‌های مختلف، چگونه می‌توان دریافت که کدام یک از آنها بر حق است. همین مسئله بود که زمینه را برای نخستین رویای مورد ادعای جوزف مهیا ساخت.

نخستین رویا

در سال ۱۸۲۰ جوزف ادعا کرد که رویایی دیده، و همین، پایه و اساس کلیسای مورمون شد. طبق تاریخچه مورمون‌ها، زمینه نخستین رویای جوزف، بیداری روحانی‌ای بود که در بهار ۱۸۲۰ در پالمیرای نیویورک اتفاق افتاد:

در واقع، چنین به نظر می‌رسید که تمام آن منطقه از کشور، تحت تاثیر آن بیداری قرار داشت و توده‌های مردم در گروه‌های مختلف مذهبی گرد هم می‌آمدند؛ هنگامه و تفرقه جدیدی که بین مردم پدید آمده بود. برخی فریاد می‌زدند، «بیا بید اینجا!» و برخی دیگر می‌گفتند، «بیا بید آنجا!» بعضی برای کلیسای متدیست (Methodist) تبلیغ می‌کردند، بعضی دیگر برای کلیسای مشایخی و گروهی نیز برای کلیسای تعمیدی (Baptist) (جوزف اسمیت، "The Pearl of Great Price" یا «مرواید گرانبها»، ۲: ۵).

این امر باعث شد که جوزف از خداوند بپرسد که حق با کدام یک از این فرقه‌ها است. اسمیت از آن ماجرا چنین یاد می‌کند:

هدف من از این سوال از خداوند این بود که بدانم حق با کدام یک از فرقه‌ها است، و این بفهمم باید به کدام یک از آنها بپیوندم. بنابراین، همین که خودم را

آماده سخن گفتن با خداوند کردم، از اشخاصی که بالای سرم در نور ایستاده بودند پرسیدم که حق با کدام یک از فرقه‌هاست و من باید به کدام یک از آنها بپیوندم. پاسخ گرفتم که نباید به هیچ یک از آنها بپیوندم چون همه آنها در اشتباه هستند. آنگاه آن شخصی که مرا مورد خطاب قرار می‌داد گفت که تمامی اعتقادات آنها در نظر او مکروه است، تمام اعتقادنامه‌های آنها تباه شده‌اند، و «آنها به زبان‌های خود به من تقرب می‌جویند، لیکن دل‌شان از من دور است، آنها احکام مردم را تعلیم می‌دهند، و صورت دین‌داری دارند لیکن قوت آن را انکار می‌کنند» (جوزف اسمیت، «مروارید گرانبها»، ۲: ۱۸-۱۹).

دومین رویا

سپس جوزف به شرح دومین رویایی می‌پردازد که ادعا کرد در ۲۱ سپتامبر ۱۸۲۳ دیده است:

... شخصی در کنار تخت خواب من ظاهر شد که در هوا ایستاده بود، زیرا پاهایش با زمین در تماس نبودند... نه تنها ردایی به غایت سفید داشت، بلکه شکوه و جلال او فراتر از هر توصیف بود... او به من گفت که فرستاده‌ای از حضور خدا به نزد من می‌باشد و نامش «مورونی» (*Moroni*) است، و اینکه خدا کاری دارد که من باید انجام دهم و نام من در میان ملل، اقوام و زبان‌ها به خوبی و بدی یاد خواهد شد، یا آن که مردمان هم به خوبی و هم به بدی از من سخن خواهند گفت. او گفت که کتابی بر روی الواح طلا نوشته و به امانت گذاشته شده که شرح حال ساکنان قبلی این قاره و منشأ آنان در آن به نگارش در آمده است. او همچنین گفت که پُری انجیل جاودانی به همان گونه‌ای که توسط نجات‌دهنده به ساکنان باستانی‌ای سرزمین ارائه شده در آن قید گردیده است؛ ضمناً گفت که دو سنگ در کمان‌های نقره‌ای وجود دارند - و این سنگ‌ها که به یک سینه پوش بسته شده‌اند شیئی را می‌سازند که اوریم و تمیم نامیده می‌شوند - که همراه آن الواح می‌باشند

و مالکیت و استفاده از این سنگ‌ها متعلق به آن کسانی است که در روزگاران پیشین یا باستانی «رائی» نامیده می‌شدند و این که خدا آن سنگ‌ها را به منظور ترجمه این کتاب تهیه کرده است...

هنگامی که او با من درباره آن الواح سخن می‌گفت، رویایی به ذهن من رسید، طوری که توانستم محلی را که الواح در آنجا قرار داشت، ببینم. آن رویا به قدری برای من روشن و واضح بود که وقتی آنجا را دیدم، گویی آن مکان را از پیش می‌شناختم... آن محل، روستای منچستر (Manchester) از بخش اونتاریو (Ontario County) واقع در ایالت نیویورک بود. تپه‌ای بسیار بزرگ در آنجا قرار داشت که بلندتر از تمامی تپه‌های مجاور خود بود. در جانب غربی این تپه که چندان هم از قله آن فاصله نداشت، در زیر سنگ بسیار بزرگی، الواح در درون جعبه‌ای سنگی قرار داده شده بودند... به داخل آن نگاه کردم و در واقع در همان جا بود که الواح، اوریم و تُمیم و سینه‌پوش را همان طور که آن فرشته گفته بود، مشاهده کردم... سعی کردم آنها را بیرون بیاورم اما فرشته بار دیگر مرا آگاه ساخت که زمان بیرون آوردن آنها هنوز نرسیده است و از آن زمان تا چهار سال دیگر هم زمان آن نخواهد رسید، لیکن او به من گفت که دقیقا یک سال دیگر از همان زمان، او به آن مکان خواهد آمد و با من ملاقات خواهد کرد و این که من همچنان باید تا زمان برای به دست آوردن آن الواح منتظر بمانم... در بیست و دوم سپتامبر یک هزار و هشتصد و بیست و هفت میلادی که طبق معمول آخر هر سال به محل قرار گرفتن آن الواح رفته بودم، همان فرشته آسمانی آنها را به من تحویل داد و گفت که من مسئول آنها خواهم بود. اگر به آنها بی‌توجهی کنم یا سهل‌انگاری نمایم، این مسئولیت از من گرفته خواهد شد. اما اگر تمام تلاش خود را برای حفظ آنها به کار گیرم تا زمانی که او، یعنی آن فرشته، به دنبال آنها آید، آن امانت نزد من خواهند ماند (جوزف اسمیت، «مرواید گرانبها»، ۲۰: ۵۰-۵۴).

اطاعت از فرشته آسمانی

سپس جوزف به خانه پدر زنش در هارمونی (Harmony) واقع در ایالت پنسیلوانیا رفت تا به اصطلاح با کمک الاهی شروع به نسخه برداری از الواح و ترجمه آنها کند. سرمایه گذاری انتشار ترجمه آن الواح توسط کشاورزی از نیویورک به نام «مارتین هریس» (Martin Harris) صورت گرفت. اسمیت به او گفته بود که نوشته های روی الواح «به نوعی زبان مصری هستند که تغییر شکل یافته است». سرانجام در ۲۶ مارس ۱۸۳۰ ترجمه آن الواح به پایان رسید و به معرض فروش گذاشته شد.

کمی بیش از یک هفته بعد در «فایت» (Fayette) واقع در ایالت نیویورک، «کلیسای مسیح» رسماً با شش عضو تشکیل شد. در نهایت، این نام به «کلیسای مقدسان ایام آخر عیسی مسیح» تغییر یافت. تعداد اعضای آن به سرعت افزایش یافت و گروهی از آنان به کِرتلند (Kirtland) واقع در ایالت اوهایو (Ohio) (نزدیک کلیولند امروزی) نقل مکان کردند. در آنجا بود که جوزف نظارت بر چاپ نخستین مکاشفه های الاهی دریافت شده اش را به عهده گرفت.

در کتابی که ابتداتحت عنوان «کتاب احکام» (Book of Commandments) شهرت یافت، تغییرات مهم و بسیاری پدید آمد. امروزه این کتاب یکی از آثار مقدس مورمون می باشد که عنوان آن به «تعالیم و عهدنامه ها» (Doctrine and Covenants) تغییر یافته است. اسمیت همچنین «با کمک الاهی» بر اصلاح نسخه کینگ جیمز کتاب مقدس (King James Version of the Bible) نیز کار کرد.

اگرچه کلیسای مورمون در جهت غرب کشور شروع به رشد کرده بود، لیکن جفاهایی نیز بر آن رفت. در «فاروست» واقع در ایالت میسوری (Missouri)، شهری که توسط مورمون ها پایه گذاری شد، نبردهایی بین مورمون ها و هموطنان غیر مورمون آنها در گرفت. در آنجا بود که اسمیت به همراه تنی چند از رهبران دیگر مورمون ها، به زندان افتاد.

او و همکارانش پس از گریز از زندان، به ایالت ایلینویز و به شهر کوچکی که اسمیت آن را «ناوو» (*Nauvo*) می‌نامید نقل مکان کردند. او در آن شهر ارتش کوچکی را سازماندهی کرد و خود را هم «ژنرال» نامید. مورمون‌ها در طی آن دوره، سخت مشغول بنای یک معبد و تبلیغ در میان توده‌های مردم بودند. هنگامی که یک روزنامهٔ محلی به نام *Nauvo Expositor* به انتشار مقالاتی علیه مورمون‌ها دست زد، اسمیت دستور انهدام آن نشریه و سوزاندن تک‌تک نسخه‌های آن را داد. این امر موجب دستگیری اسمیت و زندانی شدن او گشت. اسمیت پس از آزادی، مجدداً دستگیر شد و به همراه برادرش حیرام (*Hyrum*) به زندان «کارتج» (*Carthage*) واقع در ایالت ایلینویز برده شد. در ۲۷ ژوئن ۱۸۴۴، دسته‌ای از جنایت‌کاران که تعداد آنها به حدود ۲۰۰ نفر می‌رسید و صورت‌های‌شان را جهت ممانعت از شناسایی سیاه کرده بودند، به زندان هجوم بردند و جوزف و حیرام اسمیت را به ضرب گلوله از پا در آوردند. جوزف بدون جنگیدن با آنها تسلیم مرگ نشد. طبق گزارش خود کلیسای مورمون، او با اسلحه‌ای که داشت چندین نفر از آن دستهٔ جنایتکار را مورد اصابت گلوله قرار داد (مراجعه شود به «*History of the Church*» یا «تاریخ کلیسا»، ۶: ۶۱۷-۶۱۸). با این وجود، مورمون‌ها جوزف را چون کشته شده بود، شهید نامیدند.

بریگهام یانگ

پس از مرگ جوزف اسمیت، رهبری مورمون‌ها به دست «بریگهام یانگ» (*Brigham Young*) افتاد که خود را «رییس دوازده رسول» می‌نامید. آنها اکثریت مورمون‌ها را متقاعد کرده بودند که او جانشین برحق جوزف اسمیت است.

یانگ آن گروه را در مهاجرت به غرب رهبری نمود؛ سفری که طی آن با دشواری‌های بسیاری از جمله حملات سرخ‌پوستان، مصیبت‌ها و درگیری‌های

داخلی بسیار روبرو شدند. در ۲۴ ژوئیه ۱۸۷۴، آنها به «دره سالت لیک» (Salt Lake Valley) واقع در ایالت یوتا (Utah) رسیدند، که بعدها همین جا، مقر کلیسای مورمون شد. اعضای کلیسای مورمون تا زمان مرگ یانگ در سال ۱۸۷۷ حدوداً به ۱۵۰۰۰۰ نفر رسیدند. امروزه کلیسای آنها بیش از چهار میلیون عضو در سراسر جهان دارد.

ادعای مورمون‌ها

مورمون‌ها ادعا دارند که آنها احیای کلیسای واقعی بنا شده توسط عیسی مسیح هستند. این کلیسا، پروتستان یا کاتولیک نیست، بلکه ادعا می‌کنند که تنها کلیسای واقعی می‌باشد. «اگر جوزف اسمیت و احیای کلیسا توسط وی نبود، هیچ نجاتی خارج از کلیسای مقدسان ایام آخر عیسی مسیح وجود نمی‌داشت» (بروس. ر. مک کانکی *Mormon Doctrine*، Bruce R. McConkie، «آموزه مورمون»، ص. ۶۷۰).

«هیچ نجاتی بدون پذیرفتن جوزف اسمیت وجود ندارد... اگر جوزف اسمیت به درستی یک نبی بود، و اگر او حقیقت را بیان نمود... پس این معرفت برای تمام جهان حائز اهمیت بسیاری است. امکان ندارد که انسانی این شهادت را رد کند و متحمل وحشتناک‌ترین عقوبت‌ها نشود، زیرا او دیگر نمی‌تواند وارد ملکوت خدا شود» (جوزف فیلدینگ اسمیت، *Joseph Fielding Smith*، *Doctrines of Salvation*“ یا «آموزه‌های نجات»، صص. ۱۸۹-۱۹۰).

ادعاهای جوزف اسمیت و پیروان او روشن هستند. «کلیسای مقدسان ایام آخر عیسی مسیح» ادعا می‌کند که کلیسای واقعی خدا بر روی زمین است، و اینکه بقیه کلیساها همگی در اشتباه‌اند. «دکتر والتر مارتین» در تشریح نخستین رویای جوزف اسمیت، موضوع را این طور مطرح می‌کند:

کلیسای مورمون با ادعای داشتن «مکاشفه مخصوص» انتظار دارد که ایمان

آورندگان به آن، شهادت پسر بچهٔ پانزده ساله‌ای را بپذیرند که می‌گوید از پایان دورهٔ رسولان تا زمان «احیای کلیسا» توسط جوزف اسمیت جونپور در سال ۱۸۲۰، هیچ کس انجیل عیسای مسیح را موعظه نکرده است! جالب اینجاست که این شهادت به هیچ وجه مورد حمایت کارشناسان نیز قرار نگرفته است! از ما می‌خواهند که باور کنیم پدران کلیسا در طی پنج قرن نخست میلادی، انجیل واقعی را اعلام نکرده‌اند. کسانی مانند اریجن (Origen)، ژوستین (Justin)، آیرینیوس (Ireneaus)، جروم (Jerome)، یوسیوس (Eusebius)، آتاناسیوس (Athanasius)، کریسوستوم (Chrysostom)، و قرن‌ها بعد توماس آکویناس (Thomas Aquinas)، هاس (Huss)، لوتر (Luther)، کالوین (Calvin)، زوینگلی (Zwingli)، تیندل (Tyndale)، ویکلیف (Wycliffe)، ناکس (Knox)، وسلی (Wesley)، وایتفیلد (Whitefield) و گروه عظیمی از خادمان ایماندار به عیسای مسیح، همگی راه خطا رفته‌اند، در حالی که جوزف اسمیت جونپور در راه صحیح گام بر داشته است!

جوزف اسمیت با بیان اعتقاد تغییر ناپذیر خود، همه را در اشتباه دانسته است. تمام الاهیات مسیحی مکروه است و همهٔ مسیحیان ایماندار، فاسد هستند - و جالب اینجاست که همهٔ آنها را در نام خدا خطا کار می‌خواند! عجیب است که مورمون‌ها خود را مسیحیت احیا شده معرفی می‌کنند، حال آن که عیسای مسیح وعده داد که «ابواب جهنم» بر کلیسا استیلا نخواهد یافت (متی ۱۶: ۱۸). اما در مورمون‌سم مشاهده می‌کنیم که خدا در حدود ۱۸ قرن بعد، در رویا به جوزف اسمیت جونپور، خلاف این را می‌گوید! «The Maze of Mormonism» یا «سردرگمی در مورمون‌سم»، ۱۹۷۸، ص. ۳۱.

مورمون‌ها ادعا می‌کنند که کلیسای احیا شدهٔ عیسای مسیح هستند، لیکن همهٔ واقعیت‌های موجود، ادعای آنان را به کلی رد می‌کنند.

منابع معتبر

کلیسای مورمون چهار اثر مقدس پذیرفته شده دارد: «کتاب مقدس»، «کتاب مورمون»، «تعالیم و عهدنامه‌ها» و «مروارید گرانبها». کلام این به اصطلاح نبی جدید، یعنی جوزف اسمیت هم، منبع معتبر آنها است.

کتاب مقدس

در قانون ایمان مورمون‌ها آمده، «ما ایمان داریم که کتاب مقدس تا به آنجایی که به درستی ترجمه شده باشد، کلام خدا است...» (قانون ایمان «کلیسای مقدسان ایام آخر عیسی مسیح»، ماده ۸). «کتاب مورمون» ادعا می‌کند که ترجمه درست کتاب مقدس امکان‌پذیر نیست، زیرا کلیسای کاتولیک «... بسیاری از قسمت‌هایی را که روشن و حائز نهایت ارزش هستند و نیز بسیاری از عهدهای خداوند را از کلام خدا جدا ساخته است. آنها همه این قسمت‌های ارزشمند را خارج ساخته‌اند. آنها مرتکب همه این کارها شده‌اند تا طریق‌های صحیح خداوند را منحرف سازند» (اول نفی ۱، *Nephi*، ۱۳: ۲۶ ب و ۲۷).

«ارسن پرات» (*Orson Pratt*)، از رسولان اولیه کلیسای مورمون، این مطلب را به این صورت بیان می‌کند:

«کسی چه می‌داند که حتی یک آیه از کتاب مقدس هم از این آلودگی مبرا باشد و بتواند همان معنایی را امروز بدهد که متن اولیه به خوانندگان می‌داد؟» (*Orson Pratt's Works*، ۱۸۹۱، ص. ۲۱۸).

بنابراین، مورمون‌ها به سه کتاب مقدس دیگرشان بیشتر اعتماد دارند و معتقدند که آن کتاب‌ها در برابر آلودگی، مصون‌تر از کتاب مقدس بوده‌اند. این گفته، راه را برای مورمون‌ها باز می‌سازد تا تعالیم غیر کتاب مقدسی جدیدشان را این گونه به تعالیم مسیحیت اضافه و ادعا کنند تعالیم آنان همان تعالیمی می‌باشد که کلیسای کاتولیک به عمد آنها را از کلام خدا حذف کرده است. این ادعا که کتب مقدسه در سراسر قرن‌های گذشته تغییر یافته و تحریف شده‌اند، کاملاً نادرست

می‌باشد (مراجعه شود به «پاسخ به پرسش‌های دشوار»، انتشارات کلیسای انجیلی آشوری تهران، سال ۱۳۷۹، ص. ۱۶)

کتاب مورمون

بنا به ادعای مورمون‌ها، کتاب مورمون نیز الهامی است: «ما همچنین ایمان داریم که کتاب مورمون کلام خداست» (قانون ایمان، بخش هشت). آنها تصور می‌کنند که «کتاب مورمون» شرح حال ساکنان اولیه آمریکا است که مسیح پس از قیام بر آنها ظاهر گشته!

تعالیم و عهدنامه‌ها

«تعالیم و عهدنامه‌ها» شرح ۱۳۸ مکاشفه‌ای است که برخی از اعتقادنامه‌های متمایز مورمون‌یسم نظیر تعمیم به جای مردگان و ازدواج سماوی را آشکار می‌سازد.

مرواید گرانبها

«مرواید گرانبها» شامل «کتاب موسی» است که تقلید ناشیانه‌ای از شش باب نخست کتاب پیدایش به شمار می‌آید، و نیز «کتاب ابراهیم» که ترجمه پایروسی به مصری است بعدها ثابت شد جعلی بوده است. این کتاب همچنین شامل قسمتی از ترجمه کتاب مقدس توسط جوزف اسمیت، قسمت‌هایی از «تاریخچه جوزف اسمیت» که زندگی نامه شخصی اوست و نیز «قانون ایمان» هم می‌باشد.

انبیای زنده

نبی زنده نیز نقش مهمی در مورمون‌یسم زمان حاضر ایفا می‌کند. «عزرا تفت بنسن» (Ezra Taft Benson) که در زمان نگارش این کتاب رییس شورای دوازده رسول است، در سخنرانی خویش در ۲۶ فوریه ۱۹۸۰ در دانشگاه بریگهام یانگ گفت که نبی زنده (سر کلیسا) «برای ما از نوشته‌های معتبر، حیاتی‌تر

است». این گفته در واقع تکرار تعلیمی بود که در سال ۱۹۴۵ به معلمان محافظ (مشابه معلمانی که در هیئت‌های آموزش و پرورش مسیحی تعلیم می‌بینند) داده شده بود.

هر یک از مقدسان ایام آخر که به عمد یا به هر شکل دیگر، با هر یک از طرح‌ها یا تعالیم انبیا، رائیان و الهام یافتگان کلیسا مخالفت نمایند یا آنها را رد کنند، روح ارتداد را می‌کارد... زهره (لوسیفر یا شیطان)... هنگامی که بتواند اعضای کلیسا را وادارد تا علیه رهبران‌شان سخن بگویند و مطابق نظر خود عمل کنند، به پیروزی بزرگی نایل می‌شود...

زمانی که رهبران ما سخن می‌گویند، دیگر نظری نمی‌ماند چون همه فکرها قبلاً شده است. زمانی که نقشه‌ای را پیشنهاد می‌کنند، آن نقشه از آن خداست. زمانی که راهی را نشان می‌دهند، هیچ راه امن دیگری وجود ندارد. زمانی که هدفی را ارائه می‌دهند، باید بحث و مناقشه‌ای پایان یابد (“Improvement Ear” دوره بهبود)، ژوئن ۱۹۴۵، ص. ۳۵۴).

تعالیم کتاب مقدس

کتاب مقدس با تاکید مورمون‌ها بر مکاشفه‌های فراوان و ضد و نقیض، مخالف است. در کتاب‌های مقدس مورمون‌ها تناقضات بسیاری با یکدیگر و با کتاب مقدس به چشم می‌خورد، حال آنکه کتاب مقدس هرگز با خودش تناقض ندارد و در خدای کتاب مقدس نیز هرگز تضادی مشاهده نمی‌شود. عبرانیان ۱: ۳-۱ به ما می‌گوید که منشأ شناخت ما از خدا چیست:

خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف، به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد، که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و به وسیله او عالم‌ها را آفرید، که فروغ

جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود، حامل همه موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلیٰ علیین بنشست...

هر پیامی که ادعا می‌شود از جانب خدا آمده، باید با پیامی که پیش از آن توسط عیسای مسیح آورده شد و نبوت‌های عهد عتیق را به کمال رساند، هماهنگ باشد (لوقا ۲۴: ۲۷). حیات جاودانی از اعمال و عطایای عیسای مسیح به دست می‌آید، نه از «جوزف اسمیت»، «بریگهام یانگ»، یا هر نبی کاذب دیگر مورمون‌ها (یوحنا ۳۱: ۲۰). امثال ۳۰: ۵-۶ به کسانی که می‌کوشند تا چیزی به کلام خدا بیفزایند، چنین هشدار می‌دهد: «تمامی کلمات خدا مصفا است. او به جهت متوکلان خود سپر است. به سخنان او چیزی می‌فزا، مبادا تو را توبیخ نماید و تکذیب شوی.»

خدمت مسیح محور: هم‌ذات‌پنداری با افراد

آجیت فرناندو

من مخالف آن بودم که این کتاب را با فصلی دربارهٔ احتیاج به هم‌ذات‌پنداری با افرادی که به آنها خدمت می‌کنیم آغاز کنم. چنین چیزی بسیار منفی به نظر می‌رسید. اما متنی که انتخاب کردیم، اینگونه شروع می‌شود و باید از این ترتیب پیروی کنیم. با این وجود، در حالی که روی این فصل کار می‌کردم، پی بردم که اینجا کاملاً نقطهٔ مناسبی برای شروع است، چون یک ویژگی اساسی سبک زندگی خدمت مسیحی به شمار می‌رود. من باور دارم که اگرچه امروزه صحبت‌هایی دربارهٔ خدمت هم‌ذات‌پندارانه و تجسمی می‌شود، اما اگر می‌خواهیم

که در خدمت خداوندمان موثر و شادمان باشیم، همچنان نیاز به درک تازه‌ای از معانی آن وجود دارد.

شواهد کتاب مقدسی

یوحنا انجیل خود را با ارائه راز تجسم با یک تفکر الاهیاتی عمیق شروع می‌کند. مرقس نیز با معرفی تجسم شروع می‌کند، اما این کار را به سبکی «واضح و سریع» انجام می‌دهد که ویژگی انجیل اوست. او ابتدا انتظار برای یحیی تعمید دهنده را ثبت می‌کند، که آمد تا راه را برای ماتیاس مهیا سازد (۱: ۲-۳). سپس خدمت یحیی را توصیف می‌کند که «در بیابان ظاهر شد و به جهت آموزش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود» (۱: ۴). مرقس می‌گوید: «تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند» (۱: ۵). اورشلیم شهر بزرگ نخبگان مذهبی بود. متی می‌گوید، در میان افرادی که آمده بودند، «بسیاری از فریسیان و صدوقیان» حضور داشتند (متی ۳: ۷).

سپس مرقس در آیه ۹ با بیان، «در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت» یک تقابل واضح را نشان می‌دهد. ناصره در جلیل محلی بود که نتنائیل، یکی از همراهان جلیلی پرسید، «مگر می‌شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» (یوحنا ۱: ۴۶). به نظر می‌رسد که حتی افراد محلی جلیل نیز به زادگاه عیسی با تحقیر نگاه می‌کردند.

اما این همه ماجرا نیست. عیسی رفت و «در اردن از یحیی تعمید یافت» (مرقس ۱: ۹). چرا یک نجات‌دهنده بی‌گناه باید خود را به یک «تعمید توبه به جهت آموزش گناهان» (۱: ۴) بسپارد؟ متی چنین ثبت کرده است که، «یحیی او را منع نموده، گفت: "من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می‌آیی؟"» (متی ۳: ۱۴). پاسخ عیسی کلیدی بر دلیل این است که چرا او خود را به تعمید سپرد: «الان بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم» (متی ۳: ۱۵). کریگ بلومبرگ (Craig Blomberg) توضیح می‌دهد که

جمله «تا تمام عدالت را به کمال رسانیم» یعنی «تکمیل تمام چیزهایی که بخشی از رابطه مطیعانه با خدا را شکل می‌دهند.» عیسی شخصا نیازی به تعمیم نداشت، چون گناهکار نبود. اما برای همه افراد دیگر این کار بخشی از به کمال رساندن تمام عدالت بود. عیسی به عنوان خدمت‌گزار آنها در این تجربه همراه ایشان شد. داندل انگلیش (*Donald English*) می‌گوید، «او در تعمیم شرایطی را به اشتراک می‌گذارد که در آن مردم از نیازهای دقیق‌شان آگاه می‌شوند تا آن نیازها را برطرف کنند.»

او با اینکه برایش ضرورتی نداشت، اما برای همذات‌پنداری با آنانی که قرار بود به آنها خدمت کند، خودش را به این رسم مذهبی سپرد. چنین همذات‌پنداری‌ای ویژگی تمام حیات عیسی بر روی زمین بود. در اینجا این موضوع رنجی برای عیسی به همراه نداشت. اما بیشتر زندگی او تصویری از بهای سنگینی است که برای همذات‌پنداری با ما و ناجی ما بودن، پرداخت کرد.

الاهیدان بزرگ آمریکایی، جانانان ادواردز، نشان داده است که قربانی‌ای که مسیح انجام داد در واقع از تجسم شروع شد - زمانی که او خودش را خالی کرد و به شکل یک خدمت‌گزار درآمد - و تا آنجا پیش رفت که گناه جهان را بر خود گرفت. نکته ادواردز این است: زمانی که خداوند آسمان‌ها تخت ازلی خود در جلال را رها کرد و به یک کودک در مانده تبدیل شد، یک خلا بی‌پایان پر شد. به همین دلیل است که قربانی‌ای که این مرد به تنهایی انجام داد برای پرداخت بهای گناه تمام جهان کافی است. آن یک قربانی بی‌نهایت بزرگ بود.

عیسی در آخور به دنیا آمد چون در مسافرخانه جایی نبود. او در کودکی مجبور شد به عنوان پناهنده به مصر فرار کند، چون زندگی در شهرش برای او امن نبود. بعد از اینکه برگشت، در شهری گمنام بزرگ شد که اکثر افراد انتظار نداشتند «چیزی خوب» در آن پیدا شود (یوحنا ۱: ۴۶). با اینکه او خداوند خلقت بود، گفته شده که از پدر و مادر خودش اطاعت می‌کرد (لوقا ۲: ۵۱). به عنوان یک جوان او احتمالا باید شغل پدرش را که مرده بود ادامه می‌داد و به همین دلیل از

تحصیلات بالاتر محروم شد. زمانی که عیسی خدمتش را شروع کرد این موضوع برای او یک عدم صلاحیت به شمار می‌رفت (یوحنا ۷: ۱۵). با این حال تمام این محرومیت‌ها برای بخش اعظمی از جمعیت جهان رایج است.

او مثل همه ما متحمل درد عاطفی می‌شود. زمانی که به عنوان یک نوجوان در معبد اورشلیم وقت گذراند و با راهبران آنجا صحبت کرد، پدر و مادرش او را درک نکردند (لوقا ۲: ۵۰). خانواده‌اش در ابتدا فکر کردند که دیوانه است و او را باور نکردند (مرقس ۳: ۲۱). او با اینکه می‌رفت تا ایلعازر را از مرگ برخیزاند، اما به خودش اجازه داد تا تحت تاثیر اشک‌های خواهر ایلعازر قرار بگیرد و گریست (یوحنا ۱۱: ۳۵). نزدیک‌ترین دوستانش قلب خدمت او را درک نکردند. یکی از این دوستان از پول مشترک‌شان دزدی (یوحنا ۱۲: ۶) و بعدا به او خیانت کرد. یکی دیگر از دوستانش شدیداً انکار کرد که او را می‌شناسد. یک شب قبل از مرگش، کمی بعد از اینکه او خدمت‌گزاری خود را با شستن پاهای این دوستان نشان داد، آنها بین خود بحث می‌کردند چه کسی بزرگ‌تر است (لوقا ۲۲: ۲۴). سپس زمانی که دستگیر شد او را رها و فرار کردند (متی ۲۶: ۵۶). مخالفانش مدام او را به ناحق متهم می‌کردند، و حتی کارهای مهربانانه او را به بعزلبول که رئیس دیوها بود نسبت می‌دادند (متی ۱۲: ۲۴). از طریق اتهامات نادرست، آنها بالاخره موفق شدند او را به صلیب بکشند.

برخی از اتفاقات خاص در زمان خدمت او، به وضوح این پارادوکس را نشان می‌دهند که خداوند تمام خلقت که به هیچ چیز نیاز ندارد، نیازمند چیزی شده است:

* خالق همه چیز چهل روز بدون غذا ماند پس «گرسنه بود» (متی ۴: ۲) و این خطر وجود داشت که برای رفع گرسنگی از راه اشتباه وسوسه شود.

* کسی که صاحب تمام هستی است جایی برای سر گذاشتن نداشت (متی ۸: ۲۰).

* سپس می‌بینیم که او به افراد بسیاری خدمت می‌کند، آنقدر که فرصت غذا

خوردن نداشت. پس به شاگردانش گفت، «شما به خلوت، به جای ویران بیاید و اندکی استراحت نمایید.» اما او نمی‌توانست استراحت کند چون جمعیت به دنبالش می‌آمدند. بنابراین به جای استراحت، به مردم تعلیم داد. اما بعد از یک جلسهٔ تعلیم طولانی، او توانست به پنج هزار نفر با پنج تکه نان و دو ماهی غذا بدهد (مرقس ۶: ۳۱-۴۲). پس خالق غذا و زمان وقتی برای تغذیه یا استراحت نداشت، اما قادر بود غذای یک نفر را چندین برابر کند تا پنج هزار نفر را غذا دهد.

* وقتی عیسی متوجه شد دوستش ایلعازر بیمار است، مانند دفعات قبل و در موقعیتی دیگر (لوقا ۷: ۶-۱۰)، به بیماری فرمان نداد که از بین برود. او تقریباً ۳۰ کیلومتر از بیت عنیا تا یهودیه پیاده رفت (برخی از محققین می‌گویند که مسافت تقریباً ۱۴۰ کیلومتر بود) (یوحنا ۱۱). این سفر به طور خاص قابل توجه است، زیرا اخیراً منطقهٔ یهودیه را که با او دشمن بودند ترک کرده بود تا از تلاش آنها برای دستگیری‌اش اجتناب کند، و به منطقه‌ای در جنوب اردن رفت تا در آنجا خدمتی موثر داشته باشد (یوحنا ۱۰: ۳۹-۴۲). شاگردان شرایط این سفر را بیان کردند: «ای معلم، الان یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می‌خواهی بدانجا بروی؟» (یوحنا ۱۱: ۸).

* سپس در شام آخر، خداوند همه، کسی که شاگردان او را «استاد» خطاب می‌کردند، حوله‌ای برداشت و با انجام کار یک خادم، یعنی شستن پای آنها، حیرت‌زده‌شان کرد (یوحنا ۱۳).

* اوج انتخاب عیسی برای محروم‌سازی خود از حقوق خویش برای نجات بشریت، در مرگ او ظاهر می‌شود. رنجی که در باغ می‌کشد نشان می‌دهد که تحمل این موضوع برای او دشوار است. او آسوده‌خاطر از مرگ خود عبور نکرد. رویکرد او با رویکرد شهیدان مسیحی در طول تاریخ که با خوشحالی به استقبال مرگ‌شان رفتند در تضاد است. اما مرگ او متفاوت بود، زیرا پسر بی‌عیب خدا را، «که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت» (دوم قرن‌تیان ۵: ۲۱). ارتباط، عمق

و اتحاد تثلیث که مغز ما نمی‌تواند آن را به اندازه کافی درک کند، قرار بود به حدی در هم بشکند که عیسی فریاد برآورد: «الاهی الاهی چرا مرا واگذاردی؟» (مرقس ۱۵: ۳۴). اینطور گفته شده که مارتین لوتر در حال تأمل بر این آیه، بعد از زمان زیادی با ناامیدی برخاست و فریاد زد، «خدا توسط خدا رها شد! چه کسی می‌تواند این را درک کند؟» با این حال در زمان دستگیری خداوندمان، او گفت که می‌تواند فرشتگان خدا یا خدمت‌گزاران خود را بخواند تا از این اتفاق جلوگیری کنند (متی ۲۶: ۵۳؛ یوحنا ۱۸: ۳۶).

پولس به طور واضح عظمت خود پست‌سازی داوطلبانه عیسی را در یک باب به یادماندنی، شرح می‌دهد:

که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید (فیلیپیان ۲: ۶-۸).

کسی که با خدا برابر بود هیچ شد. خداوند تمام خلقت، یک برده شد. خالق زندگی مُرد. پادشاهی که فرمانروای تاریخ بود مطیع مرگ شد. او که بی‌گناه بود بهای گناه (یعنی مرگ) را پرداخت.

تمام زندگی مسیح پارادوکسی بود ناشی از نیاز بشریت گناهکار به رهایی. او بارهایی را به دوش کشید که نباید، و از چیزهایی دست کشید که حق مسلم او بودند. و کمی قبل از اینکه دنیا را ترک کند به شاگردانش گفت: «چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم» (یوحنا ۱۵: ۱۲-۱۳). پس خدمت او خدمت ما هم می‌شود. در شام آخر او به شاگردانش گفت که آنها هم مثل او باید جان‌شان را برای دیگران بدهند (یوحنا ۱۵: ۱۲-۱۳). سپس ادامه داد که تمایل آنها به گذشت از حیات خود برای دیگران نشان می‌دهد که دوستان او هستند (یوحنا ۱۵: ۱۴).

پولس تا حد زیادی در عمل تجسم و همذات‌پنداری با افرادی که خدمتگزار آنها

بود از استادش پیروی کرد. او این موضوع را به خوبی در اول قرن‌تینان باب ۹ توضیح می‌دهد و به چندین حق مسلم خود اشاره می‌کند که از آنها دست کشید تا بتواند در خدمتش موثرتر باشد (اول قرن‌تینان ۹: ۱-۱۸). او سپس می‌گوید، «زیرا با اینکه از همه کس آزاد بودم، خود را غلام همه گردانیدم [به معنای واقعی کلمه یعنی: خودم را برده‌ همه انسان‌ها کردم]، تا بسیاری را سود برم» (اول قرن‌تینان ۹: ۱۹). سپس می‌گوید چطور «یهود»، «اهل شریعت»، و «بی‌شریعت» شد تا مردم متعلق به این اقشار را به دست بیاورد (آیات ۲۰-۲۱).

در آیه بعدی او کلمه‌ای را که ترجمه قدیم «چون» (ترجمه شریف آن را «مانند») ترجمه کرده حذف می‌کند و می‌گوید «ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم (آیه ۲۲). او مثل (ترجمه شریف) یک فرد ضعیف نشد؛ او واقعا ضعیف شد. فکر می‌کنم همه ما در خدمت‌مان دوست داریم از موضع قدرت عمل کنیم. ضعیف بودن ضربه بسیار بزرگی برای نفس ماست. اما این چیزی است که خدمتگزاران هستند: ضعیف. پولس پارگراف را با این جمله به پایان می‌رساند، «همه کس را همه چیز گردیدم تا به هر نوعی بعضی را برهانم» (اول قرن‌تینان ۹: ۲۲).

کلمه دولوس *doulos*، که در عهد جدید برای توصیف خدمت‌گزاری ما استفاده شده است، در اکثر ترجمه‌ها «خدمت‌گزار» ترجمه شده است (برخی از ترجمه‌های انگلیسی پانویسی دارند که نشان می‌دهد کلمه یونانی به معنای «بنده» است). اما ترجمه دقیق‌تر «غلام» است. شناخت کتاب مقدس و تجسم، مستلزم ضعیف شدن برای دیگران است. البته نمی‌توانیم این کار را بدون قدرتی که از هویت‌مان در مسیح می‌آید انجام دهیم، و در مورد این موضوع در بخش ۳ با عنوان «تایید شده توسط خدا» صحبت خواهیم کرد.

بنابراین زندگی‌های ما نیز یک پارادوکس هستند. ما فرزندان پادشاه و خدمت‌گزاران مردم هستیم. ما بهایی می‌پردازیم تا بتوانیم با افراد همذات‌پنداری کرده و به طور موثر به آنها خدمت کنیم.

چالش‌های حالت پست‌مدرن

در این جامعه پست‌مدرن، داشتن سبک زندگی خدمت‌گزارانه‌ای که در آن ما از حقوق و برنامه‌های مان برای چیزی به غیر از خودمان می‌گذریم، سخت‌تر و سخت‌تر می‌شود. پست‌مدرنیسم که گفته می‌شود در ربع سوم قرن گذشته به طور کامل شکوفا شده، در میان مسائل دیگر، واکنشی به خردگرایی سخت‌گیرانه دوران مدرن است. متفکران پست‌مدرن مدعی‌اند که در دوران جدید به دلیل بندگی آن نسبت به اصول عقلانی، عینی، و علمی، مردم دچار خود‌دگرینی شده‌اند (خود دگرینی در روان‌شناسی، به حالتی گفته می‌شود که در آن شخص خود را غیر واقعی یا دچار تغییرات شگفت‌آور احساس می‌کند - م.). آنها مدعی‌اند که غرایز درونی طبیعت انسانی ما مغلوب تمایل به سودمندی و محدودیت‌های ناشی از عقاید مذهبی مختلف، شده‌اند.

در واکنش، رویکرد پست‌مدرن تأکید بیشتری بر جوانب شخصی زندگی دارد - احساسات «من»، اولویت‌های «من»، و غرایز «من». نسل پست‌مدرن اینطور توصیف می‌شوند: «نسلی که به صورت غریزی تحریک شده است» که «در آن مردم به جای تفکر ترجیح می‌دهند که احساس کنند». افراد پست‌مدرن با این موضوع که چیزی بیرون از آنها تصمیمات و رفتارهای شان را اداره کند، احساس راحتی نمی‌کنند.

برخی، نتایج حاصل از تأکید پست‌مدرن بر تجربه درونی را می‌پذیرند. به طور مثال، روحانیت از اهمیت بیشتری برخوردار شده و افراد، دیگر با اصول خشک مذهبی که خالی از گرمای روحانی است، خشنود نمی‌شوند. اما عدم تمایل برای اداره زندگی‌های مان توسط اصول می‌تواند برای سلامت روحانی ما خطرناک باشد. راهبران کتاب مقدسی باید آنقدر نسبت به مردم‌شان متعهد باشند که برای کمک به آنها از انجام برخی کارهایی که دوست دارند خودداری کنند و وظایفی را به انجام برسانند که به آنها علاقه چندانی ندارند؛ و به خاطر تعهدشان به گروهی از مردم، در کار با آنها حتی اگر ناخوشایند باشد و به نظر بی‌ثمر بیاید، پشتکار

خواهند داشت. احساسات این راهبران ممکن است بگوید، «این کار را رها کن و چیزی را انجام بده که پرثمرتر و خوشایندتر است. این افراد سزاوار سرسپردگی تو نیستند.» اما به دلیل تعهدی که این راهبران به مردم دارند حاضر نیستند از ایشان دست بکشند.

یک بار که در غرب بودم سخنرانی‌ای دربارهٔ اضطراب‌ها و فشارهای خدمت آماده می‌کردم. من که نسبت به هر چیزی دربارهٔ این موضوع کنجکاو بودم، وقتی تعداد قابل توجهی از مسیحیان به من گفتند که آنها یا عزیزان‌شان از تعهدات آزاردهنده‌ای که منجر به اضطراب و فشار برای آنها شده بود، آزاد شدند متعجب شدم. یک نفر از مسئولیتی سخت دست کشیده بود، دیگری کلیسای پر دردسری را ترک کرده بود، و یک نفر دیگر از همسری سخت‌گیر جدا شده بود. آنها شهادت دادند که خدا ایشان را از درد رهانیده است. سوال من این بود که آیا خدا می‌خواهد آنها به خاطر تعهدشان به مردم یا اهدافی که دارند درد را بپذیرند؟ در طول دو سال گذشته زمانی که یادداشت‌های جان وسلی را می‌خواندم، از شیوهٔ نسبتاً واقعی او برای یادداشت برخی از ناامیدی‌ها، سختی‌ها، و رنج‌ها در خدمتش شگفت‌زده شدم. چیزهایی که اگر آنها را تجربه می‌کردم برایم «موضوعی بزرگ» بودند و به شدت از آنها شکایت می‌کردم، به صورتی کاملاً طبیعی نوشته شده‌اند که گویی اصلاً مشکلات مهمی نبوده‌اند. متوجه شدم که درک من از انجام خدمت با درک وسلی متفاوت است. ما عادت نداریم که ناامیدی و درد را تجربه کنیم. پس زمانی که با آنها مواجه می‌شویم، از آنها فرار می‌کنیم. اما ناامیدی و درد از ویژگی‌های ضروری خدمت جسمانی هستند.

پس اگر حقیقتاً با مردم‌مان‌همذات‌پنداری می‌کنیم، باید انتظار ناامیدی و درد را داشته باشیم. اگر اینطور نباشد، زمانی که با آن برخورد می‌کنیم ممکن است غافلگیر شده و وسوسه شویم که این کار را رها کنیم و راهی آسان‌تر را انتخاب کنیم یا آنقدر سرخورده شویم که شادی خدمت را از دست بدهیم. فکر می‌کنم امروز افراد زیادی به این دلیل که کاملاً رنج‌های طبیعی موجود در خدمت را

پیش‌بینی نکرده‌اند در این امر از درد غیر ضروری رنج می‌برند. این درد باعث می‌شود زمانی که آنها باید واقعا در مصیبت شادی کنند، ناخشنود شوند. راه تعهد به اصول و اهدافی که خارج از ما وجود دارند، آنچنان که در ابتدا به نظر می‌رسد پر هزینه نیست. در درک مسیحی از تحقق، حقیقت یک هدف واقعی است که پذیرفته شده، و این حقیقت افراد را آزاد می‌کند (یوحنا ۸: ۳۲)، و در را به سوی حیاتی تحقق‌بخش می‌گشاید (یوحنا ۱۰: ۱۰). فداکاری برای اصول، عواقب عمیقا خشنودکننده‌ای به همراه دارد. عیسی می‌گوید، «زیرا هر که بخواهد جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد، اما هر که به خاطر من و انجیل جان خود را فدا کند آن را نجات خواهد داد» (مرقس ۸: ۳۵). هجده باب در کتاب مقدس پیدا کرده‌ام که رنج و شادی را به هم پیوند می‌زنند. پولس این موضوع را به خوبی بیان می‌کند، «اکنون از آن رنج و زحمتی که به خاطر شما می‌بینم خوشحالم، زیرا به وسیلهٔ رنج‌های جسمانی خود آنچه را که از رنج‌های مسیح برای بدن او یعنی کلیسایش باقی مانده است تکمیل می‌کنم. من طبق ماموریتی که خدا برای خیریت شما به من عطا فرمود خادم کلیسا هستم تا پیام خدا را کاملا اعلام نمایم» (کولسیان ۱: ۲۴-۲۵). او در رنج‌هایی که به عنوان خادم مردم متحمل می‌شود شادی می‌کند. او حتی فکر می‌کند رنج‌هایش برای اتحاد با مسیح مصلوب الزامی هستند.

معتقدم که امروزه به دلیل چالش پست‌مدرن باید بیشتر بر این حقیقت که در سرود جورج مَتِسن آمده است تأمل کنیم، که می‌گوید «خداوندا، مرا دربند کن، تا آزاد شوم».

من از این می‌ترسم که کلیسای غرب با ترسیم مسیحیتی برای اعضای خود که مذهبی دلبذیر اما فاقد ویژگی‌های ذاتی لازم است، صلاحیت خود به عنوان یک سازمان مبشر فرستنده را از دست بدهد. در دیدارهایی که از غرب داشتم رایج‌ترین چیزی که دربارهٔ موعظه‌هایم شنیدم این است: «از موعظه لذت بردم.» موعظت باید ما را آشفته و محکوم کنند، و به ما برای اطاعتی کامل و هزینه‌بر

انگیزه بدهند. تعجب کردم که نتیجه دلخواه مردم از موعظت، به جای تبدیل شدن به شاگردان اصیلی که دنیا را از این رو به آن رو خواهند کرد، لذت بردن است. اگر اینطور باشد، کلیسا شبیه به حالت پست مدرن شده است که احساسات درونی را مهم تر از تعهد به اصول می داند. یک ویژگی جزئی پرستش - لذت بخشی - تبدیل به یک ویژگی اصلی شده است. چنین کلیسایی می تواند از نظر کمی رشد کند، اما قادر نخواهد بود مبشرینی را که دنیا به آنها نیاز دارد پرورش دهد؛ یعنی مردان و زنانی که بهای همذات پنداری با مردمی که به آنها خدمت می کنند را خواهند پرداخت و ناامیدی ها را تحمل می کنند. امروزه در تعلیم برای بشارت تاکید خوبی بر انسان شناسی فرهنگی و مفهوم سازی وجود دارد. این می تواند یک کمک واقعی برای همذات پنداری مبشر باشد. اما اگر تمایل و توانایی پرداخت بهای سرسپردگی همراه آن نباشد این تعلیم بی فایده خواهد بود. و کلید پرداخت این بها، توانایی شناخت و ثابت قدمی با گروهی است که حتی زمانی که انجام آن ناامید کننده است فرد نسبت به آن تعهد دارد.

وقتی جوانان غربی به من می گویند احساس می کنند که به خدمت خوانده شده اند، و می پرسند برای آماده شدن چه کاری باید انجام دهند، معمولا اولین چیزی که به آنها می گویم این است که به گروهی که به آن تعلق دارند بچسبند. این به آنها تعلیمی خوب در زمینه همذات پنداری جسمانی می دهد، که کلید خدمت موثر بشارتی است. امروزه مسیحیان اغلب زمانی که کارها سخت می شوند خیلی زود کلیسا، سازمان، گروه کوچک، دوست، یا همسر خود را رها می کنند. افراد ترجیح می دهند جدا شوند تا اینکه از ناامیدی ناشی از کار کردن بر مشکلات عبور کنند. این تمایل منجر به روابط سطحی می شود، که به نوبه خود منجر به کمترین عمق برای ثمره زحمات آنها می شود. در واقع، یادگیری این موضوع که بهای تعهد را بپردازیم کلید پرورش ثمره عمیق در خدمت در هر کجای دنیا است.

چند مثال از هم‌ذات‌پنداری ناامید کننده

بگذارید از قسمت‌های مختلف در زندگی که هم‌ذات‌پنداری را تمرین کرده‌ام چند مثال بیاورم. از همسرم خواستم چند مثال از زندگی در خانه که احتمالا مهم‌ترین بخش زندگی ما برای هم‌ذات‌پنداری است، بیاورد. او دو مثال برایم آورد. زمانی که روی یک کتاب کار می‌کنم یا درگیر یک برنامه یا مشکل بزرگ هستم، آنقدر مشغول می‌شوم که نمی‌توانم در گفتگوی مان هنگام غذا به طور کامل شرکت کنم. من از نظر فیزیکی آنجا هستم ولی از نظر احساسی نه. اگر می‌خواهم همسر و پدر خوبی باشم، باید خودم را تادیب کنم تا وقتی با هم هستیم به طور کامل روی خانواده‌ام تمرکز کنم، حتی اگر مسائل ضروری بسیاری ذهنم را درگیر کرده باشند.

همسرم همچنین گفت شب‌ها که خسته است باید در شستن ظرف‌ها به او کمک کنم (ما ماشین ظرف‌شویی نداریم). مردم سریلانکا معمولا بعد از ۸ شب شام می‌خورند و من شب‌ها سرحال می‌آیم و غالبا اکثر نوشته‌هایم را بعد از شام انجام می‌دهم. اغلب اشتیاق دارم که پشت میزم بنشینم و کارم را انجام دهم، اما باید اشتیاقم را کنترل کنم تا بتوانم با نیازهای همسرم هم‌ذات‌پنداری کنم.

چند سال پیش که از یکی از مراکزمان به نام جوانان برای مسیح به خانه می‌رفتم یکی از کارکنان از من خواست پیامی را به خانه‌ای واقع در روستایی که قرار بود از آنجا رد شوم برسانم. وقتی به آنجا رفتم، آن خانواده از من خواستند تا بمانم و با آنها چای بنوشم. به آنها گفتم که عجله دارم تا به موقع به یک جلسه برسم، و سریع آنجا را ترک کردم. اما در روستای ما اجازه پذیرایی به میزبان ندادن و ترک محل به این شکل مودبانه نیست؛ و شایعه شد که مدیر جوانان برای مسیح به خانه ما آمده اما آنقدر مغرور بود که برای نوشیدن یک فنجان چای پیش ما نماند. بعدا متوجه شدم اگر نمی‌خواستم برای نوشیدن یک فنجان چای آنجا بمانم، اصلا نباید می‌رفتم.

زمانی که در آمریکا در مقطع فوق لیسانس درس می‌خواندم، عضو یک کلیسا

شدم که گروه بزرگسالان داشت. راهبر این گروه، دانشجوی سال اول دانشکدهٔ الهیات و از نظر الهیاتی تعلیم ندیده بود و تعالیم و برنامه‌هایش قابل تامل بودند. این برای من مایهٔ ناامیدی بود. اما این گروه بزرگسالان «کلیسای من» بود. پس با اینکه، اغلب دوست نداشتم به این گروه بروم، اما الهیات من دربارهٔ بدن (منظور از بدن کلیسا است که بدن مسیح می‌باشد - م. ۰) این آگاهی را داد که نمی‌توانستم انتخاب کنم در این گروه حاضر نباشم. مشارکت بخشی از تعهدم به کلیسای محلی بود که به آن تعلق داشتم. در طی زمان دوستی‌های خارق‌العاده‌ای در آن کلیسا ایجاد کردم، و مشارکت در آن گروه یکی از شادترین خاطرات دوران جوانی‌ام است.

در بیست سال گذشته ما در سریلانکا بر سر مسائل دو گروه قومی جنگ داخلی داشتیم. من به قومیت سینهالا زبان تعلق دارم که در اکثریت هستند. برخی که از قومیت تامیلی زبان هستند می‌خواهند از سریلانکا جدا شوند و کشوری مستقل در شمال و شرق داشته باشند. مهاجمان اغلب به عنوان بخشی از استراتژی‌شان به جنوب می‌آیند و در مناطق استراتژیک بمب گذاری می‌کنند. به همین دلیل جوانان اهل قوم تامیل که در جنوب زندگی می‌کنند اغلب به عنوان مظنونین تروریستی دستگیر می‌شوند - یعنی افرادی که به گروه ببران تامیل تعلق دارند و علیه دولت می‌جنگند. من اغلب به عنوان فردی مسن‌تر که متعلق به گروه اکثریت است، می‌توانم به ادارهٔ پلیس بروم و ضمانت کنم که آنها عضو گروه ببرها نیستند، و آزادشان کنم. اگر این اتفاق در عرض سی و شش ساعت نیفتد، معمولاً آنها را برای مدت زمان طولانی در بازداشت نگه می‌دارند. یکی از همکاران من پانزده ماه زندانی بود (و خداوند در زندان خدمتی با شکوه به او عطا کرد!). بنابراین زمانی که می‌شنوم فردی که می‌توانم کاملاً او را ضمانت کنم دستگیر شده است، به ادارهٔ پلیس می‌روم. ممکن در آن زمان بسیار مشغول باشم، و امکان دارد شش ساعت را صرف این موضوع کنم.

بدین ترتیب، این وقفه‌ها بسیار پر هزینه هستند. اما این وقفه‌ها بخشی از

هم‌ذات‌پنداری ما با درد مردم مان است. می‌گویند یک راهبر مشهور مسیحی گفته است وقتی خدا به او یادآوری می‌کرد که وقفه‌هایی که در کارش وجود دارند، کار او هستند، او به خدا دربارهٔ آنها شکایت می‌کرد. دنیس کینلا در این باره نصیحتی حکیمانه دارد: «همهٔ ما از اتفاقاتی خشمگین شده‌ایم که به نظر می‌رسد شریانه طراحی شده‌اند تا آرامش ذهنی و برنامهٔ زندگی ما را به هم بزنند. اما باید به یاد داشته باشیم که خدا حاکم است؛ هیچ چیزی در زندگی ما بدون رضایت او اتفاق نمی‌افتد. پس باید با دقت به این آزرده‌گی‌ها نگاه کنیم تا ببینیم آیا می‌توانیم دست خدا را در کار تشخیص دهیم؟» جان وسلی با یکی از واعظینش در حال قدم زدن بود که دید دو زن با هم دعوا می‌کنند. واعظ پیشنهاد داد که به راهشان ادامه دهند، اما وسلی به او گفت: «سمی بمان، بمان و موعظه کردن را یاد بگیر!»

قطعا یک دعوا چیزهای زیادی در مورد طبیعت انسان می‌گوید.

برای ما که در سرزمینی زندگی می‌کنیم که در بحران جنگ، فساد، و اقتصاد در حال فروپاشی غرق شده، ناامیدی یک تجربهٔ هر روزه است. وقتی از سفر غرب به سریلانکا برمی‌گردم این موضوع را به شدت احساس می‌کنم. انجام کارها زمان زیادی می‌برد. گاهی چون رشوه پرداخت نمی‌کنیم، کارها هرگز انجام نمی‌شود. به دلیل اجرای قانون منع عبور و مرور، کارهایی که برنامه‌ریزی کرده‌ایم ناگهان لغو می‌شوند چون در این ساعت‌ها باید انجام شوند. ماه گذشته من چهل ساعت صرف آمادگی برای سخنرانی در یک کنفرانس در لندن کردم، اما نتواستم به موقع به انگلیس برسم چون به فرودگاه‌مان حمله شده بود. با این حال من باید به خودم یادآوری کنم که تجربهٔ این ناامیدی‌ها بخشی از هم‌ذات‌پنداری با مردم است که ناامیدی برای آنها یک تجربهٔ روزانه است. عیسی چقدر دربارهٔ شاگردانش با این موضوع مواجه شد! ما واعظین نباید سعی‌مان این باشد که با محول کردن مسائل ناخوشایند به دیگران از ناامیدی اجتناب کنیم تا بتوانیم بر خدمت موعظه‌مان تمرکز کنیم. مواجهه با ناامیدی بخشی از آمادگی ما برای موعظهٔ نافذ است.

در برخی از حوزه‌های خدمتی‌ام، افرادی را داریم که ضعف آنها درد بسیاری

به زندگی من می‌آورد. آنها دربارهٔ آنچه که ما انجام می‌دهیم دچار سوء تفاهم می‌شوند و خشم‌شان دربارهٔ کارهای ما را به دیگران نشان می‌دهند. توضیح حقیقت به این افراد معمولا چندین ساعت طول می‌کشد. و ما همیشه با زمان در کشمکش هستیم. وقتی با این افراد کار می‌کنیم معمولا با دو وسوسه مواجه می‌شویم. اولین وسوسه این است که مشکلات آنها را نادیده بگیریم و گویی که هیچ اتفاقی نیفتاده است به کارمان ادامه دهیم. این کار از نظر زمانی به نفع ماست و همچنین احساسی ناخوشایند و درد را به همراه دارد که ناشی از گفتگو با یک فرد خشمگین است. اما عیسی می‌گوید اگر متوجه شدیم فردی با ما مشکلی دارد، باید فوراً به ملاقات او برویم. این موضوع آنقدر ضروری است که باید هدیه‌ای را که به قربانگاه برده‌ایم رها کنیم و به ملاقات فرد مورد نظر برویم (متی ۵: ۲۳-۲۴). عیسی نگفت که خشم افراد ضعیف از این قاعده مستثنی است. ما باید برویم، و باید درد و ناامیدی این گفتگو را تحمل کنیم. هم‌ذات‌پنداری با یک گروه یعنی هم‌ذات‌پنداری با افراد ضعیف و قوی آن.

دومین وسوسه این است به افرادی که مدام شکایت می‌کنند نشان دهیم در کلیسا پذیرفته نیستند. امروزه اغلب راهبران مسیحی به برخی از اعضای‌شان این پیام را می‌دهند: «اگر موافق راهی که ما می‌رویم نیستید، پس باید گروه دیگری را برای خودتان پیدا کنید.» اما اگر ما آن خانواده‌ای هستیم که ادعا می‌کنیم، نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. آیا می‌توانید به عضوی از خانواده بگویید به این دلیل که از آنچه در خانواده اتفاق می‌افتد ناراحت هستند، آنها را نمی‌پذیرید؟ من فکر می‌کنم امروزه این اتفاق می‌افتد، اما درک مسیحی از خانواده چنین چیزی نیست. علیرغم ادعای‌مان دربارهٔ اینکه سازمان‌ها و کلیساهای‌مان یک خانواده هستند، اغلب آنها مثل یک شرکت اداره می‌شوند.

ما در کنار این افراد می‌مانیم و با کمال میل ناامیدی ناشی از گفتگو با آنها را تحمل می‌کنیم زیرا معتقدیم که در نهایت توسط چنین تعهد پر هزینه‌ای زیان نخواهیم دید؛ و کنار گذاشتن احساسات خود در این مورد برای الاهیات‌مان

ضروری خواهد بود. باید باور داشته باشیم که اگر مفاهیم درک کتاب مقدسی از بدن مسیح را دنبال کنیم، برکت خواهیم یافت. البته برای انجام این کار، باید رویکردی نسبت به زندگی ایجاد کنیم که در آن الاهیات ما مهم‌تر از تمایلات و گرایش طبیعی‌مان باشد - که کاری سخت در این دوران پست‌مدرن است. برخی از افراد رویکردی را که در اینجا توصیه کردیم نمی‌پذیرند، و می‌گویند که بسیار زمان‌بر است و آنها را از خدمتی که به آن خوانده شده‌اند منحرف می‌کند. نسل عمل‌گرای ما ناامیدی ناشی از هم‌ذات‌پنداری را اتلاف وقت و انرژی می‌داند. اما در طول زمان این رویکرد منجر به خدمتی عمیق‌تر همراه با ثمره پایا خواهد شد. زمانی که در بانک مرکزی ما بمب‌گذاری شد، دو نفر از همکاران داوطلب‌مان به دلیل مشکوک بودن به ترور دستگیر شدند. من می‌توانستم ضامن آنها شوم و آزادی‌شان را تامین کنم. اما حدود شش ساعت برای این کار در اداره پلیس بودم.

در همان زمان، در حال آماده کردن درسی درباره غلاطیان بودم، پس با خودم چند کاغذ و تفسیر غلاطیان را بردم؛ مطالعه کردم و یادداشت برداشتم، گاهی در صف ایستادم و گاهی نشستم. در جایی شخصی که تمام لباسش خونی بود کنارم ایستاده بود. او در ساختمان بمب‌گذاری حضور داشت و آمده بود تا گم شدن کارت‌شناسایی‌اش را اطلاع دهد. همچنین زنی در کنار من بود که به خاطر کتک‌های شوهرش صدمه دیده بود. متوجه شدم که آنجا می‌تواند جای بهتری از میز کارم در خانه برای آماده‌سازی درس باشد، چون در آنجا مشکلاتی جلوی چشم بودند که انجیل به برخی از آنها اشاره کرده بود؛ زمینه‌ای عالی برای بررسی موضوع از منظر الاهیاتی بود.

همچنین، ناامیدی و هم‌ذات‌پنداری افرادی تولید می‌کند که با دیدن تعهد ما به خودشان، متقابلاً با تعهد عمیق‌تری نسبت به کلیسا یا سازمانی که ما راهبری می‌کنیم، عمل می‌کنند.

وقتی شخصی به اندازه کافی متعهد است تا بهای هم‌ذات‌پنداری با افراد را بپردازد،

یعنی رویکردی عمل‌گرایانه نسبت به خدمت اتخاذ می‌کند. تعهد نتیجه می‌دهد، زیرا تعهد را در دیگران به وجود می‌آورد و خدمت ما را موثرتر می‌کند.



Order@judeproject.org

تثلیث الاهی: بخش سوم

هرمان باوینک

یهوه درست همانند کار خلقت دوباره‌اش، اعمال نجات بخش خود را از طریق فرشته‌ عهده به انجام می‌رساند؛ چنانکه با روحش قدرت‌ها و عطایا را به مردمش عطا می‌کند. در عهد عتیق، روح خداوند منشأ همه زندگی، ثروت و توانمندی‌هاست. او به داوران شجاعت و قدرت می‌بخشد، به عُنْتَنَیِل (داوران ۳: ۱۰)، جدعون (داوران ۶: ۳۴)، یَفْتاح (داوران ۱۱: ۲۹)، و شَمشون (داوران ۱۴: ۶ و ۱۵: ۱۴). او به سازندگان ردای کاهنان، قدس‌الاقداص و هیکل، فهم هنری می‌بخشد و به داورانی که در کنار موسی بار قوم را به دوش می‌کشند درک و حکمت می‌بخشد

(اعداد ۱۱: ۱۷، ۲۵). او به انبیا روح نبوت می‌دهد و به همه فرزندان خدا نوزایی، تقدیس و هدایت (مزمور ۵۱: ۱۲-۱۳ و ۱۴۳: ۱۰).

به طور خلاصه، کلام، وعده، آن عهدی که خداوند در خروج از مصر با اسرائیل بخشیده بود، در همه اعصار وجود داشته و همچنان حتی بعد از اسارت در روزگار زروبابل پابرجا بود تا که قوم از چیزی نترسند (حجی ۲: ۴-۵). وقتی خداوند اسرائیل را از مصر به بیرون هدایت کرد، او خود منجی آنان شد. و این رفتار خدا در قبال قومش به بیانی در واقع در آمد که او در زمان همه ستم‌دیدگی‌های آنان خود ستم دید؛ یعنی مصیبت قومش را مصیبت خود دید و به همین خاطر فرشته خود را فرستاد تا آنان را حفظ کند. او با محبت و فیض خود آنها را باز خرید و به خود گرفت و چون مال خودش در آن روزگار قدیم به خود گرفت. او روح قدوسیت خود را بر آنها فرستاد تا آنها را در طریق‌های خداوند هدایت کند (اشعیا ۶۳: ۹-۱۲). در روزگار عهد قدیم، خداوند از طریق کاهن اعظمش برکت سه‌وجهی خود را بر مردم اسرائیل قرار داد: برکت محافظت، برکت رحمت، و برکت سلامتی (اعداد ۶: ۲۴-۲۶).

بدین ترتیب، از این پس و به طرز خطاناپذیری، تمایز سه‌وجهی درونی وجود الهی در تاریخ هدایت اسرائیل از جانب خدا نمایان شده است. اما عهد عتیق شامل وعده‌های بیشتری می‌شود که در آینده مکاشفه‌ای والاتر و غنی‌تر خواهد بود. به هر روی، اسرائیل کلام خدا را رد کرد و روح القدس او را رنجانید (اشعیا ۶۳: ۱۰ و مزمور ۱۰۶). عدم کفایت مکاشفه خدا در فرشته عهد و در روح خداوند اثبات شد؛ به این معنی که اگر خدا می‌خواست عهد خود را تایید و وعده‌اش را محقق کند، مکاشفه دیگر و بالاتری مورد نیاز بود.

چنین مکاشفه‌ای پیش‌تر از سوی انبیا اعلام شده بود. در آینده، در زمان‌های آخر، خداوند از میان اسرائیل چنین نبی‌ای را چون موسی خواهد خواند و خداوند کلامش را در دهان آن نبی خواهد گذاشت (تثنیه ۱۸: ۱۸). این نبی از تبار ملک‌یصداق، کاهنی ابدی خواهد بود (مزمور ۱۱۰: ۴)؛ او پادشاهی از خانه داوود

خواهد بود (دوم سموئیل ۷: ۱۲-۱۶)؛ و شاخه‌ای از تبار یَسَّا (اشعیا ۱۱: ۱)، پادشاهی داور و در پی داوری (اشعیا ۱۶: ۵). او از نوع بشر و انسان، پسری از یک زن (اشعیا ۷: ۱۴) و او را نه زیبایی خواهد بود و نه صورتی (اشعیا ۵۳: ۲) اما در عین حال، او عمانوئیل خواهد بود (اشعیا ۷: ۱۴)، خداوند عدالت ما (ارمیا ۲۳: ۶)، فرشتهٔ عهد (ملاکی ۳: ۱) و خود خداوند که به قومش ظاهر می‌شود (هوشع ۱: ۷ و ملاکی ۳: ۱). و او نام عالی، مشیر و خدای قادر مطلق، پدر ابدی، شاهزادهٔ سلامتی را بر خود خواهد داشت (اشعیا ۹: ۶).

پی‌آمد این تجلی خدمتگزار خداوند با خواست پُرغنا تر روح القدس همراه شد. این روح به عنوان روح حکمت و فهم، تدبیر و قوت، شناخت و ترس خداوند، بر ماشیح آرام خواهد گرفت (اشعیا ۱۱: ۲؛ ۴۲: ۱ و ۶۱: ۱). او بر تمام جسم، بر پسران و دختران، پیرمردان و پیرزنان، غلامان و خدمتگزاران نازل خواهد شد، ۵ و او قلبی تازه و روحی تازه خواهد بخشید تا قومش به قامت او سلوک کنند و فرامینش را نگاه داشته و به انجام برسانند.

به این ترتیب عهد عتیق خود مشخص می‌کند که مکاشفهٔ کامل خدا شامل مکاشفهٔ وجود تثلیثی اوست.

این وعده و اعلان تحقق عهد جدید به طور کامل برآورده می‌شود. در این ارتباط نیز، وحدت و یگانگی خدا منبع حرکت همهٔ مکاشفات است. اما این یگانگی تفاوت در وجود الاهی اکنون، در عهد جدید، به وضوح روشن تر می‌شود. این در ابتدا در وقایع بزرگ نجات در تجسم، احقاق، نزول، و بعداً در تعالیم عیسی و رسولانش به وقوع می‌پیوندد. عمل نجات کار یکپارچهٔ خدا از آغاز تا پایان است. اما سه لحظهٔ اوج در آن است: برگزیدگی، بخشش، و نوزایی؛ و این سه، به سه سبب‌ساز وجود الاهی یعنی به پدر، پسر، و روح القدس دلالت می‌کنند.

خود لقاح مسیح پیش‌تر عمل سه سبب‌ساز الاهی را برای ما به نمایش می‌گذارد. خدای پدر مدتی پسر را به جهان می‌بخشد (یوحنا ۳: ۱۶) و و زمانی که پسر از آسمان نزول می‌کند (یوحنا ۶: ۳۸) پسر از روح القدس در مریم لقاح می‌یابد

(متی ۱: ۲۰ و لوقا ۱: ۳۵). عیسی در تعمیدش با روح القدس مسح شد و در آنجا در ملاء عام پسر محبوب خدا که از او خشنود است اعلام می‌گردد (متی ۳: ۱۶ - ۱۷). کارهایی که عیسی انجام داد به وسیله پدر بر او ظاهر شد (یوحنا ۵: ۱۹ و ۸: ۳۸) و در قوت روح القدس توسط او به انجام رسید (متی ۱۲: ۲۸). او در مرگش، خود را در روح ابدی به خدا تقدیم می‌کند (عبرانیان ۹: ۱۴). قیام توسط خدای پدر به انجام می‌رسد (اعمال رسولان ۲: ۲۴) و همزمان کار خود عیسی است که بدان پسر خدا بودنش را به شهادت روح قدوسیت با عظمت اثبات می‌کند (رومیان ۱: ۳). او پس از قیامش، در روز چهارم، در روح صعود می‌کند که او را به سرعت به آسمان بالا می‌برد و در آنجا فرشتگان و قوات و قدرت‌ها به زیر سلطه او در می‌آیند. تعلیم عیسی و رسولان با خودِ درسِ این وقایع در توافق کاملند.

بررسی اجمالی کتاب داوران

دکتر ریچارد پرت

نویسنده: نویسنده مشخص نیست.

هدف: اثبات نیاز اسرائیل به یک پادشاه خداترس از نسل داوود.

تاریخ: حدود ۱۰۰۰ - ۵۳۸ ق.م.

حقایق کلیدی:

- * اسباط اسرائیل در تسخیر کامل زمین شکست خوردند و از این بابت متحمل رنج شدند.
- * تدارک‌بینی داوران از سوی خدا در بهترین حالت می‌توانست باعث برکتی موقت برای قوم خدا باشد.
- * تدارک‌بینی لاویان از سوی خدا نیز نتوانست باعث راهبری موثر در قوم خدا بشود.
- * قوم خدا باید پادشاهی خداترس از یهودا، و نه بنیامین، داشته باشند تا آنها را راهبری کند.

نویسنده:

نویسنده کتاب ناشناس است و تلاش‌ها برای شناسایی او به سرنخ‌های داخل کتاب متکی است. نظرات، از این دیدگاه که کتاب توسط سموئیل نوشته شده تا این فرضیه که در اواخر دورهٔ پسا تبعید به نگارش درآمده، متفاوت هستند. ممکن است شکل نهایی آن نتیجهٔ تکمیل نسخهٔ اولیهٔ کتاب توسط گردآورنده یا گردآورندگانی باشد.

تاریخ و مکان نگارش:

شواهد زیادی درون کتاب نشان می‌دهند که نویسندهٔ اصلی داوران، در اوایل دورهٔ حکمرانی داوود در حبرون، در یهودا می‌زیسته و در همانجا کتاب را نوشته است. التقات نسبت به یهودا، و توصیف منفی سبط بنیامین که در کتاب نفوذ کرده (رک. هدف و تمایزات)، از نظر زمانی بهترین تناسب را با دوره‌ای دارد که هنوز بر سر حکومت خاندان داوود یا خاندان شائول بحث وجود داشت. این تنش به ویژه زمانی وجود داشت که داوود در حبرون، و ایشبوشت پسر شائول در شمال پادشاه بود.

با این حال، نشانه‌هایی وجود دارد که ممکن است کتاب بعداً به شکل نهایی خود رسیده باشد. توجه به پرستش کاذب در دان (داوران ۱۸: ۳۰) نشان‌دهنده همزمانی با دوره‌ای است که یربعام دوم پرستش کاذب خود را در پادشاهی شمالی (حدود ۹۳۰ ق. م.) برقرار ساخت. همچنین برخی از مفسرین اشاره کرده‌اند که «تا روز اسیر شدن زمین» (داوران ۱۸: ۳۰) به اسارت پادشاهی شمالی در ۷۲۲ ق. م. اشاره می‌کند. اگرچه ممکن است منظور، شکست‌های قبلی در نبرد بوده باشد، اما این احتمال دوم را نمی‌توان به طور کامل رد کرد. الگوبرداری تولد سموئیل از تولد شمشون در داوران ۱۳: ۲ قویاً نشان می‌دهد که دست‌کم یک شکل اولیه از کتاب داوران تا زمان نگارش اول و دوم سموئیل تکمیل شده بوده است.

مخاطب اصلی: نک. تاریخ و مکان نگارش

هدف و تمایزات:

داوران به خاطر ۱۲ شخصیتی نامگذاری شده است که خدا پیش از زمان سموئیل برای نجات اسرائیل از ستمگران مختلف برخیزاند. عنوان «داور» در داوران ۲: ۱۱-۱۹ به آنها بخشیده شد. جدا از این معرفی، داوران را «نجات‌دهنده» می‌خواندند نه «داور» (داوران ۳: ۹، ۱۵؛ به «بنی اسرائیل را داوری کرد» در داوران ۳: ۱۰ دقت کنید). واژه عبری شافات به معنی «داوری کردن»، همچنین «راهبری کردن» نیز ترجمه شده است (نک. داوران ۱۰: ۲-۳؛ ۱۲: ۷-۸، ۱۱، ۱۳؛ ۱۵: ۲۰؛ ۱۶: ۳۱). وظیفه این داوران به جای حکمیت (تثنیه ۱۷: ۸-۱۳)، نظامی بود (داوران ۲: ۱۶-۱۹؛ ۳: ۷-۱۶؛ ۳۱) تنها به دوره اشاره شده که صریحاً به عنوان داور عمل کرده است (داوران ۴: ۵).

وقایعی که در این کتاب روایت می‌شود، در بازه زمانی تقریباً ۳۵۰ ساله‌ای از فتح کنعان (حدود ۱۴۰۰ ق. م.) تا دوره پیش از زمان سموئیل رخ می‌دهد که اولین پادشاه اسرائیل را مسح کرد. عتئیل، اولین داور، از نسل پس از یوشع

بود و شمشون، آخرین داور، کم و بیش با سموئیل معاصر بود. در این دوره، اسرائیلیان هم توسط دشمنان داخلی (کنعانیان) و هم بیرونی (ارامیان، موآبیان، مدیانیان، عمونیان، عمالقیان، اموریان، و فلسطینیان) تحت ظلم قرار داشتند. به طور کلی، نویسنده داوران وقایع این دوره از تاریخ اسرائیل را با استفاده از دغدغه‌های الاهیاتی کتاب تثنیه ارزیابی کرد. بارها و بارها تخطی‌های برجسته شده از عهد در کتاب تثنیه، تمییز داده شده و داورهای عهدی مرتبط با آنها اعلام شد (نک. داوران ۲: ۱-۵؛ ۶: ۷-۱۰؛ ۸: ۲۷؛ ۹: ۵۶؛ ۱۰: ۱۱-۱۳؛ ۲۱: ۲۵).

با این حال به طور مشخص‌تر، کتاب داوران اهمیت پادشاهی خداشناسانه داوودی را نشان داد. این دیدگاه به طرق مختلف در کتاب بسط پیدا می‌کند:

(۱) نویسنده اشاره کرد که قوم خدا در گذشته مرتکب گناه شدند، زیرا راهبران منصوب آنها دچار قصور شدند. او ثبت می‌کند که والدین (داوران ۲: ۶-۱۰؛ ۶: ۱۱-۳۲، به ویژه داوران ۶: ۱۳، ۲۲-۲۵)، کاهنان (داوران ۱۷: ۱-۱۳)، داوران (داوران ۴: ۹؛ ۸: ۲۷؛ ۱۱: ۳۹؛ ۱۴: ۳)، و اولین پادشاه اسرائیل (داوران ۸: ۳۳-۹: ۵۷) قوم خدا را به رعایت وفادارانه شریعت خدا هدایت نکردند. در دید او، تنها یک پادشاه وفادار به عهد از یهودا می‌توانست قوم را به اطاعت از عهد و برکات مربوط به آن هدایت کند و جلوی یک تعدی جدید را بگیرد.

(۲) یادآوری اعمال نجات‌بخش خداوند (داوران ۲: ۱۰؛ ۶: ۱۳) و خودداری از پرستش خدایان کاذب، چالش‌های اصلی اسرائیل برای حفظ عهد در کتاب داوران بودند. مانند کتاب تثنیه، جستجوی خدایان دیگر گناهی مترادف با ناطاعتی از عهد بود (داوران ۲: ۱۱-۱۲؛ ۳: ۷، ۱۲؛ ۸: ۳۳؛ ۱۰: ۶، ۱۰؛ تثنیه ۴: ۲۳). چرخه‌های تکرار شده با عبارات مکرر «بنی اسرائیل آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، کردند» (برای مثال، داوران ۳: ۷، ۱۲؛ ۴: ۱) و «هرکس آنچه در نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد» (داوران ۱۷: ۶؛ ۲۱: ۲۵؛ نک. همچنین تثنیه ۱۲: ۸؛ ۳۱: ۱۶-۱۷) به عنوان هشدار برای اسرائیلیان در اوایل سلطنت داوود نسبت به خطراتی عمل می‌کرد که در صورت قصور آنها در انتخاب پادشاه وفادار

به عهد، در انتظارشان بود.

(۳) حتی با وجود اینکه داوران هرگز به نام داوود اشاره‌ای نمی‌کند، احتمالاً در زمانی که بحث بر سر اینکه پادشاه اسرائیل از کدام سبط خواهد بود، به طور هدفمند و برجسته یهودا و بنیامین را روبروی هم قرار می‌دهد. نویسندهٔ داوران، راهبری یهودا را تایید (داوران ۱: ۱-۲؛ ۱: ۳-۲۰) و هرگونه تکیه‌ای بر راهبری سبط بنیامین را رد کرد.

مسیح در داوران:

تاکید کتاب داوران بر نیاز به یک پادشاهی عادلانه از نسل داوود، به نقشی که مسیح به عنوان پادشاه محقق ساخت اشاره می‌کند. او از خاندان داوود و وارث بر حق تاج و تخت وی بود (متی ۱: ۱-۱۷؛ لوقا ۳: ۱-۳۷). عیسی پسر بی‌همتای داوود بود که هرگز از رعایت کامل شریعت خدا کوتاهی نکرد (متی ۵: ۱۷). در نتیجه، خدا مسیح را از مرگ برخیزاند و او را بر تخت آسمانی خود نشاند (اول قرن‌تین ۱۵: ۲۵)؛ و پادشاهی‌ای برقرار ساخت که هرگز پایان نخواهد یافت (اشعیا ۹: ۶-۹). اگرچه عیسی هم‌اکنون نیز پادشاه است، اما هنگامی که در جلال برگردد و بر آسمان‌ها و زمین جدید حکمرانی کند (مکاشفه ۲۲: ۱-۳)، همه او را به عنوان پادشاه خواهند شناخت. موفقیت پادشاهی عیسی در تضادی شدید با راهبری ناموفقی قرار دارد که دیگران برای قوم خدا انجام دادند. راهبران گناهکار، مانند داوران و لاویان اسرائیل، هرگز نمی‌توانند نیاز به یک پادشاه عادل را برآورده کنند. فقط مسیح است که می‌تواند این نیاز را برآورده کند.



www.shabanmag.com

دروس کانون شادی از کتاب داوران

گروه کانون شادی یوحنا

درس نمونه شماره یک

رده سنی: اول و دوم دبستان

عنوان: پیروزی جدعون

هدف: با تشویق دوستان مان می توانیم در کارهای نیکو به یکدیگر کمک کنیم.

آمادگی:

گفت و شنود و سوالات:

بچه‌ها، ادی کلاس دوم ابتدایی است و در تیم فوتبال مدرسه‌شان بازی می‌کند. او خیلی خوب فوتبال بازی می‌کند ولی جثه‌اش کوچک و به همین خاطر خیلی کم به بازی گرفته می‌شود. روزی در یکی از مسابقات، وقتی ادی بازی داشت و طبق روال عادی بازیکن ذخیره بود، یکباره یکی از بازیکنان اصلی مصدوم شد و بازیکن ذخیره، یعنی ادی، باید به زمین می‌رفت. مربی تیم، ادی را خیلی تشویق کرد، چون آن بازی خیلی حساس بود و بچه‌ها یعنی همبازی‌های ادی هم او را تشویق کردند. اعتماد به نفس ادی خیلی قوی شد و در دقایق پایانی مسابقه یک گل زد و با همین گل، تیم برنده شد و به مرحله بعدی رفت و هم بچه‌ها و هم ادی خیلی خوشحال شدند.

داستان کتاب مقدس:

پل: بچه‌ها، معلم ادی و دوستش او را تشویق کردند و ادی موفق شد. بیایید ببینیم که قهرمان داستان امروز ما را چه کسی تشویق کرد.

وسایل مورد نیاز: فلافل

داستان: بچه‌ها، همانطور که گفتیم بالاخره اسرائیلی‌ها توانستند به سرزمینی که خداوند می‌خواست به آنها بدهد، برسند و در آنجا زندگی کنند. اما آنها زندگی خیلی راحتی نداشتند. آنها دشمنان قوی‌ای داشتند که دائم به آنها حمله می‌کردند و گندم و گاو و گوسفندان‌شان را می‌بردند. اسرائیلی‌ها هم خیلی ناراحت بودند

و دعا می کردند تا خداوند آنها را از دست این دشمنان قوی نجات دهد و خداوند دعای آنها را شنید. اما چه کسی می توانست با دشمنان قوی آنها بجنگد و پیروز شود. خداوند می دانست چه کسی را انتخاب کند. مردی در اسرائیل زندگی می کرد که نام او جدعون بود. او کوچکترین فرزند خانواده شان بود و کسی به او اهمیت نمی داد. یک روز فرشته خداوند پیش جدعون آمد و گفت: «ای جدعون قوی، خداوند با تو است. پس برو و قوم اسرائیل را از دست دشمنان شان نجات بده.» چشمان جدعون از تعجب گرد شد و گفت: «من چه کار کنم؟ من آنها را نجات دهم؟ خدایا من خیلی بی ارزشم. من کوچکترین فرزند خانواده هستم. من نمی توانم این کار را بکنم.» فرشته، جدعون را تشویق کرد و گفت: «نه جدعون، اصلا نترس. خداوند به تو کمک خواهد کرد و تو آنها را شکست خواهی داد.» جدعون از تشویق فرشته خوشحال شد. چند روز گذشت و دشمنان دوباره به اسرائیل حمله کردند تا غذا و حیوانات آنها را بگیرند. حالا جدعون باید کاری می کرد اما او هنوز به تشویق خدا احتیاج داشت، بنابراین به خدا گفت: «خداوندا، من این پوست پشمی را در خرمنگاه می گذارم. بعد از مدتی بیرون می روم و به آن نگاه می کنم. اگر زمین خشک بود اما پوست خیس بود می فهمم که تو با من هستی و می توانم دشمن را شکست دهم. همینطور هم شد و مدتی بعد جدعون بیرون رفت. زمین خشک بود اما وقتی پوست را فشار داد، آب از پوست بیرون آمد و یک کاسه آب از آن جمع شد. جدعون تشویق شد اما باز به خداوند گفت: «بگذار این بار بر عکس بشود. باز من پوست را اینجا می گذارم، اما این بار زمین خیس شود و پوست خشک بماند.» و بچه ها، باز هم همانطور شد. جدعون خیلی خوشحال شد و فهمید خداوند با او است؛ پس عده خیلی زیادی از اسرائیلی ها را جمع کرد تا با هم به جنگ دشمن بروند اما خدا گفت جدعون صبر کن. عده شما خیلی زیاد است. به آنها بی که می ترسند بجنگند بگو تا به خانه های شان برگردند. بچه ها عده خیلی زیادی از دشمن می ترسیدند، پس همه ترسوها برگشتند. سربازان جدعون خیلی کم شدند اما خداوند به جدعون گفت، هنوز هم سربازانت زیاد

هستند. جدعون ببین، آنجا یک رودخانه هست. به سربازانت نگاه کن. هر کس که موقع آب خوردن مثل سگ با زبانش آب بخورد (معلم با حرکات این طرز آب خوردن را نشان دهد) یا زانو بزند و سرش را داخل آب بکند و آب بخورد (باز معلم با حرکات نشان دهد)، باید به خانه‌اش برگردد. تعداد این افراد زیاد بود اما جدعون همین کار را کرد و آنها به خانه‌شان برگشتند و سربازان جدعون خیلی خیلی کم شدند و فقط آنهایی ماندند که آب را در کف دست‌شان ریخته و خورده بودند (معلم نشان دهد) تعداد آنها خیلی کم بود اما خداوند گفت، من با همین عده دشمنان را شکست خواهم داد. شب شد و همه خوابیده بودند. خداوند می‌خواست باز هم جدعون را تشویق کند. پس به او گفت، غلامت را بردار و یواشکی کنار اردوی دشمن برو. جدعون همراه غلامش کنار اردوی دشمن رفت. آنها خیلی خیلی زیاد بودند. در همین موقع جدعون شنید که دو نفر از دشمنانش با هم حرف می‌زنند و یکی خوابی را که دیده است برای دیگری تعریف می‌کند. او می‌گفت، من خواب دیدم که یک نان جوی کوچک قل خورد و وارد اردوی ما شد و به یک چادر برخورد کرد و آن را خراب کرد. من مطمئنم که تعبیر خوابم این است که به زودی جدعون ما را شکست خواهد داد. جدعون وقتی این را شنید خیلی تشویق شد. او به اردوی خودش آمد، همه را از خواب بیدار کرد و به آنها گفت، گوش کنید. هر چه من انجام دادم شما هم همان کار را بکنید. این مشعل‌ها و کوزه‌ها و این شیپورها را بگیرید و همه به سه دسته تقسیم شدند و نزد اردوی دشمن رفتند. جدعون و افراد گروه اول شیپورها را نواختند. دو گروه دیگر هم همین کار را کردند (صدای خیلی بلندی ایجاد شد). بعد جدعون و افراد گروه اول کوزه‌ها را به زمین انداختند و مشعل‌ها را به دست دیگر گرفتند و باز شیپور زدند و بعد فریاد کشیدند، «شمشیر خداوند و جدعون». بقیه گروه‌ها هم همین کار را کردند. صدا خیلی خیلی بلندتر شد. دشمنان ترسیدند و فرار کردند و آن شب جدعون و اسرائیلی‌ها همه دشمنان را شکست دادند و همانطور که خدا گفته بود، پیروز شدند.

گفت و شنود و سوالات:

- ۱- وقتی خدا بار اول به جدعون گفت باید با دشمنان اسرائیل بجنگد، جدعون چه احساسی داشت و به خدا چه گفت؟
- ۲- خداوند چطور جدعون را تشویق کرد؟
- ۳- آیا تا به حال کسی شما را تشویق کرده است؟ تعریف کنید.
- ۴- شما قبل و بعد از تشویق چه احساسی داشتید؟
- ۵- شما چطور می توانید دیگران را تشویق کنید؟

کاربرد:

جمله کاربردی: وقتی به خانه رفتم، به برادرم خواهم گفت: «برادر عزیزم، تو خیلی قشنگ پیانو می زنی. من افتخار می کنم که برادر نوازنده ای مثل تو دارم. مطمئنم که اگر در مسابقه پیانو نوازی شرکت کنی، حتما برنده خواهی شد.»

فعالیت:

وسایل مورد نیاز: کاغذ، قلم، پاکت نامه
نامه ای برای یکی از دوستانش که نیاز به تشویق دارد بنویسد و در آن نامه او را تشویق کند و سپس نامه را در پاکت گذاشته به او بدهد.

درس نمونه شماره دو
رده سنی: اول و دوم دبستان

عنوان: زندگی شمشون

هدف: بی اطاعتی از خدا همیشه نتایج بدی به بار می آورد.

مطالعه: داوران ۱۳-۱۶

آمادگی:

گفت و شنود و سوالات:

تا به حال اتفاق افتاده است که مادر یا پدرتان از شما چیزی بخواهند و شما از آنها اطاعت نکنید و آن را انجام ندهید؟ تعریف کنید. نتیجه این بی اطاعتی شما چه شد؟

داستان کتاب مقدس:

پل: امروز می خواهم داستان کسی را تعریف کنم که مثل شما از کسی که باید اطاعت می کرد، اطاعت نکرد.

وسایل مورد نیاز: فلانل

داستان: بچه ها، باز هم دشمنان اسرائیل به آنها حمله کرده بودند و آنها را اذیت می کردند. خداوند خیلی ناراحت بود، پس تصمیم گرفت تا اسرائیل را از دشمنان شان نجات دهد. در اسرائیل زن و مردی زندگی می کردند که سالها

بود ازدواج کرده بودند اما بچه‌ای نداشتند. یک روز فرشته‌ی خداوند پیش آن زن رفت و به او گفت: تو به زودی حامله خواهی شد و پسری به دنیا خواهی آورد. خداوند این پسر را انتخاب کرده است تا وقتی که بزرگ شد، دشمنان اسرائیل را شکست دهد. پس از او خوب مراقبت کن و مواظب او باش. او هیچ وقت نباید شراب بخورد و هیچ وقت نباید موهایش را تیغ بزند. بچه‌ها، خوب است بدانیم که در زمان‌های قدیم، وقتی کودکی به دنیا می‌آمد و پدر و مادرش تصمیم می‌گرفتند که او را طوری بزرگ کنند که مرد خدا شود و خدا را خدمت کند، باید کارهایی برای آن بچه انجام می‌دادند. آنها باید مواظب می‌بودند و به آن بچه یاد می‌دادند که هیچ وقت شراب ننوشد و هرگز موهایش را تیغ نزند. و این کاری بود که پدر و مادر شمشون باید برای او انجام می‌دادند چون خداوند حتی قبل از به دنیا آمدن شمشون او را انتخاب کرده بود تا برای خدا خدمت کند. زن خیلی خوشحال شد و از فرشته تشکر کرد. مدتی بعد آن زن حامله شد و پسری به دنیا آورد و نام او را شمشون گذاشت. شمشون به زودی بزرگ شد. او هر قدر بزرگتر می‌شد، قوی‌تر می‌شد. او هیچ وقت شراب نمی‌نوشید و همیشه موهایش بلند بود. می‌دانید چرا؟ چون خداوند قدرت شمشون را در موهای او گذاشته بود. تا زمانی که موهای شمشون بلند بود، او قوی بود؛ اما به محض اینکه موهایش کوتاه می‌شد، قدرتش را از دست می‌داد. راز قدرت شمشون در موهایش بود. او بارها با دشمنان اسرائیل یعنی فلسطینی‌ها جنگید و چون خیلی قوی بود، همیشه آنها را یک تنه شکست می‌داد و تعداد زیادی از آنها را می‌کشت. فلسطینی‌ها دیگر واقعا از شمشون می‌ترسیدند و می‌خواستند بدانند که راز قدرت شمشون چیست تا بتوانند قدرتی را که خدا به او داده است از او بگیرند. مدتی گذشت و شمشون عاشق شد. او عاشق دختری فلسطینی به نام دلیده شد. او تصمیم گرفت که با دلیده ازدواج کند. اما بچه‌ها، این تصمیم درستی نبود. می‌دانید چرا؟ چون خداوند به همه‌ی اسرائیلی‌ها یعنی مردم شمشون دستور داده بود که هیچ وقت نباید با مردمی که خدا را نمی‌پرستند و بت پرست هستند ازدواج کنند. آنها حتما باید با دختران

اسرائیلی که خداپرست بودند، ازدواج می کردند. شمشون این را می دانست، اما با این وجود چون عاشق آن دختر زیبای بت پرست شده بود، از دستور خدا اطاعت نکرد و می خواست که با آن دختر ازدواج کند. به این ترتیب، شمشون برای اولین بار از دستور خدا ناطاعتی کرد و این خیلی خیلی به ضرر او تمام شد. می دانید چرا؟ پس بیایید بقیه داستان را برای تان تعریف کنم. فلسطینی ها گفتند خوب حالا خیلی خوب شد؛ ما توسط دلیله می فهمیم که راز قدرت شمشون چیست. بچه ها، شمشون دلیله را خیلی دوست داشت؛ یک شب که به خانه دلیله رفته بود، فلسطینی ها دلیله را صدا کردند و به او گفتند اگر تو راز قدرت شمشون را از او پرسی و کاری کنی که او قدرتش را از دست بدهد، ما به تو نقره زیادی می دهیم. دلیله بدجنس قبول کرد. شب، وقتی که شمشون می خواست بخوابد، پیش او رفت و به او گفت، شمشون خواهش می کنم به من بگو که راز قدرت تو چیست و تو چطور ضعیف خواهی شد؟ شمشون گفت، اگر مرا با هفت ریسمان تازه که خشک نباشد ببندی، من ضعیف و مثل بقیه مردم خواهم شد. پس دلیله، وقتی که شمشون خوابیده بود او را با هفت ریسمان تازه و خیس بست. بعد الکی داد زد: شمشون، شمشون بلند شو فلسطینی ها آمده اند تا تو را بکشند. شمشون ناگهان از خواب بیدار شد و با یک حرکت طناب ها را پاره کرد. دلیله با ناراحتی گفت، ای شمشون بد، تو به من دروغ گفتی. پس تو مرا دوست نداری. شمشون گفت، نه ناراحت نشو. این بار راستش را می گویم. اگر مرا با طناب های تازه که اصلا از آنها استفاده نشده باشد ببندی، من ضعیف خواهم شد. باز شمشون خوابید و این بار دلیله بدجنس طناب های کاملاً نو پیدا کرد و شمشون را با آنها بست و بعد داد زد: شمشون، شمشون بلند شو فلسطینی ها آمده اند تا تو را بکشند. شمشون ناگهان از خواب بیدار شد و با یک حرکت طناب ها را پاره کرد. دلیله با ناراحتی گفت، ای شمشون بد، تو به من دروغ گفتی. پس تو مرا دوست نداری. شمشون گفت، نه ناراحت نشو. این بار راستش را می گویم. اگر موهای مرا با تار بیافی، قدرتم را از دست می دهم. باز شمشون خوابید و این بار دلیله بدجنس موهای

شمشون را بافت و با میخ محکم بست. بعد داد زد: شمشون، شمشون بلند شو. فلسطینی‌ها آمده‌اند تا تو را بکشند. شمشون باز از خواب بیدار شد و با یک تکان هم تار و هم میخ‌ها را از موهایش جدا کرد. دلیله با ناراحتی گفت، ای شمشون بد، تو باز به من دروغ گفتی. این بار باید راستش را به من بگویی. و این بار دلیله آنقدر اصرار کرد تا بالاخره شمشون حقیقت را به او گفت. او به دلیله گفت، اگر موهای سرم را بتراشی من قدرتم را از دست می‌دهم، چون قدرت من در موهایم است. باز شمشون خوابید و این بار دلیله بدجنس موهای او را با تیغ تراشید. بعد با صدای بلند فریاد کشید: شمشون بیدار شو، فلسطینیان آمدند تا تو را بگیرند. و این بار فلسطینیان واقعا به شمشون حمله کردند اما شمشون دیگر قدرتی نداشت و فلسطینی‌ها او را خیلی زود گرفتند و چشم‌هایش را کور کردند و به زندان انداختندش. شمشون دیگر کور شده بود و خیلی ناراحت بود. او باید فرمان خدا را گوش می‌کرد و مراقبت می‌کرد تا کسی موهایش را نتراشد. اما دیگر خیلی دیر شده بود؛ از خدا اطاعت نکرده بود و کور شده بود. چند ماه گذشت. کم‌کم موهای شمشون در زندان شروع به بلند شدن کرد و با بلند شدن موهایش، کم‌کم او هم قدرتمند شد. روزی فلسطینیان در یک سالن بزرگ به خاطر پیروزی بر شمشون و شکست دادن او جشن گرفتند. در وسط‌های جشن، روسای آنها گفتند بروید شمشون را بیاورید تا برای ما بازی کند و ما به او بخندیم. شمشون همراه نگهبانان آمد، اما او نقشه‌ای داشت. شروع به بازی کرد و همه به او می‌خندیدند. در این موقع شمشون به یک پسر کوچک گفت مرا پیش ستون‌های اصلی این سالن ببر. پسر او را به آنجا برد. شمشون دعا کرد و گفت، خدایا باز به من قدرت بده تا انتقام چشمانم را از این فلسطینیان بگیرم. و خداوند به شمشون قدرت داد. آن وقت شمشون ستون‌های اصلی سالن را تکان داد و تمام سالن خراب شد و شمشون توانست با مرگ خود روسای فلسطینیان و عده‌ی خیلی زیادی از آنها را بکشد.

گفت و شنود و سوالات:

- ۱- شمشون چگونه از خداوند بی‌اطاعتی کرد؟
- ۲- نتیجه بی‌اطاعتی شمشون چه شد؟
- ۳- به نظر شما وقتی شمشون از خدا اطاعت نکرد، خداوند چه احساسی داشت؟
- ۴- آیا پیش آمده است که تو هم کاری بکنی که خداوند دوست نداشته باشد؟
تعریف کن. نتیجه کار چه شد؟
- ۵- آیا تا به حال پیش آمده است که با وجود این که دوست نداشتی کاری را انجام دهی، اما چون می‌دانستی اراده خداوند در انجام آن کار است از خداوند اطاعت کرده‌ای و آن کار را انجام داده‌ای؟ تعریف کن. بعد از این در چنین مواقعی چه کار خواهی کرد؟

جمله کاربردی: آنی مرا خیلی اذیت می‌کند و من او را نبخشیده‌ام و با او قهرم. اما می‌دانم که خداوند از من می‌خواهد تا با او آشتی کنم. پس من از خداوند اطاعت می‌کنم و فردا که به مدرسه رفتم با او صحبت و بازی می‌کنم.

فعالیت:

دو عکس از سامسون یکی با موهای بلند و زیبا و دیگری با سر کچل و چشمانی کور. بچه‌ها نقاشی‌ها را رنگ می‌کنند و زیر اولی می‌نویسند نتیجه اطاعت، و زیر دومی می‌نویسند نتیجه بی‌اطاعتی.

SHABAN MAGAZINE

Pastoral Magazine for Farsi Speaking Ministers vol. 94

MISSION STATEMENT

SHABAN Magazine provide essential support for churches, missionaries, and pastors who work to advance the Gospel among Farsi speakers all around the world.

VISION STATEMENT

SHABAN builds a community of Christian ministers by nurturing their spiritual needs and enabling them to become mature leaders for the Kingdom and advancement of the Gospel.

Founder: Rev. Ashton R. Stewart

Design and Layout: Ninet Shahverdian

Contributors: Herman Bavinck, Tat Stewart, Don Stewart, Josh McDowel, St. John Sunday School Team, Ajith Fernando, Richard L. Pratt

HOW TO FIND US

www.shabanmag.com

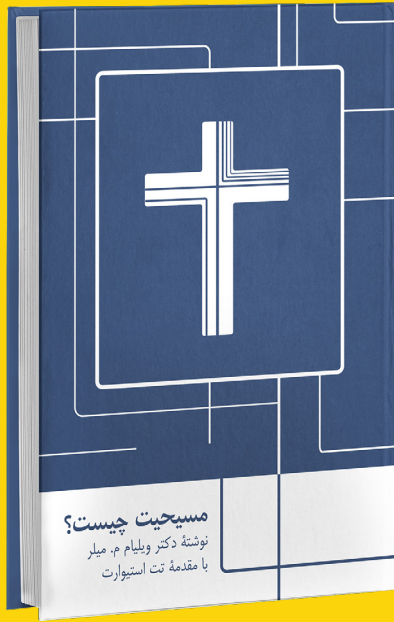
HOW TO HELP US

Make your Checks to The Jude Project

The Jude Project

P O Box 532

Ashburn, VA 20146



Order@judeproject.org



JUDE PROJECT



انجمن مسیحیان
جهان ادبیات مسیحی